

مجله خبری - تحلیلی

ایران معاصر

شماره ۱۶

ژانویه ۲۰۱۳



مجله خبری - تحلیلی

ایران معاصر

شماره ۲۸

ژانویه ۲۰۱۴

هیئت تحریریه

سردبیر: رجب صفروف

سرویراستار: ایگور پاتکراتینکو

الکساندر پروخانوف

سرگی بابورین

دمیتری روریکوف

ویتالی تریتیاکوف

حیدر جمال

ماکسیم شیفچینکو

آدرس تحریریه: مسکو، خیابان کورووی وال، شماره ۷

تصاویر گرفته شده از

ایتارتاس، ریانووستی، ریا ایران رو

فهرست مطالب

درباره نشست قریب الوقوع گروه ۵+۱. قاهره

بہتر است یا استانبول؟..... ۲۳

ایران از دلار و یورو امتناع میکند: شروع یک

فرآیند جدید!..... ۲۶

سفر وزیر کشور روسیه به ایران: دیدار تشریفاتی

یا رویدادی مهمتر؟..... ۲۹

ایران: بعضی نتایج سال ۲۰۱۲

ایگور پانکراتنکو..... ۳۲

خطر مرگبار برای اسرائیل

آنتون یفستراتوف..... ۳۷

نقطه عطف در رویارویی سوریه

سرگئی نیکیتین..... ۲

بشار اسد: مراتب امتنان خود را از روسیه، چین و

ایران ابراز می‌کنم..... ۶

کرزای در واشنگتن: با سیلی رخسار خود را سرخ می

کند..... ۹

نیروهای خارجی در مناقشه سوریه

ولادیمیر یفسییف..... ۱۲

درس های «بهار عربی»، یا «ناقوس برای چه کسی به

صدا در آمد؟»

دنگا خلیلوف..... ۱۸

نقطه عطف در رویارویی سوریه

سرگئی نیکیتین

تا کنون وضعیت عجیبی ایجاد شده است زیرا «ناگهان» معلوم شد که مخالفان سوری به درد کسی نمی‌خورند. به گفته سرگئی لاوروف وزیر امور خارجه فدراسیون روسیه، نه تنها روسیه بلکه حامیان سابق این گروه یعنی ترکیه، ایالات متحده و اتحادیه اروپا از دستشان «نومید» شده‌اند. پی‌آمد احتمالی این تحول، متوقف شدن حمایت - حد اقل حمایت آشکار سابق - از مخالفان بشار اسد است که در این شرایط کشورهای مذکور با رئیس‌جمهور سوریه دور میز مذاکرات خواهند نشست.



این گزینه به نفع عربستان سعودی، قطر و بحرین است. ارتش آزاد سوریه که مساعدت جدی خارجی را از دست می‌دهد، بزودی شکست نهایی خورده و اسد یا جانشین وی به احتمال قوی دوباره در کشور خود صلح و نظم برقرار خواهد نمود. احتمال زیادی می‌رود که همین مرحله از نظر حل و فصل مناقشه سوریه تعیین‌کننده باشد.

مردم سوریه به مخالفان اعتماد نمی‌کنند

مخالفان سوری که خود را بی‌چون و چرا نماینده همه مردم این جمهوری عربی اعلام کرده‌اند، در حقیقت امر از حمایت داخلی برخوردار نیستند. جالب توجه است که نه تنها خبرنگاران رسانه‌های گروهی دولتی بلکه نمایندگان ارتش آزاد سوریه از این واقعیت اطلاع می‌دهند. به عنوان مثال، عبدالله ابو زید یکی از فرماندهان شبه نظامیان در مصاحبه با روزنامه «گاردین» اظهار عقیده کرد که اسلام‌گرایان خارجی که به وفور وارد خاک سوریه شده‌اند، مشغول غارت و ترور مردم محلی هستند که این رفتار ناگزیر با اعتراض و مخالفت سوری‌ها روبرو می‌گردد. رسانه‌های گروهی بیش از پیش موارد قتل عام، تجاوز به زنان، غارت و ربودن غیر نظامیان را منعکس می‌نمایند. گاهی شبه نظامیان ارتش آزاد سوریه و هم‌زمان خارجی آنها در جنایات غیر عادی و چندی‌آور می‌چشان گرفته می‌شود. به عنوان مثال، سربازان وفادار به سوگند خود هنگام پاکسازی یکی از حومه‌های دمشق حرم سرایی با ۱۳ دختر نابالغ و ۲۰ پسر جوان کشف نمودند.

از سوی دیگر، باید گفت که سهم خارجی‌ان در ارتش آزاد سوریه بالاتر از آن است که قبلاً پنداشته میشد. تنها شمار اعضای سازمان «جبهه النصره» یکی از شاخه‌های «القاعده» حدود ۱۰ هزار نفر است که این تعداد قریب به ۹٪ اعضای همه دسته‌های مخالفان فعال در کشور را تشکیل می‌دهد. البته حضور خارجی‌ان در صفوف مخالفان بشار اسد تنها به این گروه ختم نمی‌شود. اگر در گذشته عمدتاً مسیحیان و علویان، اقلیت‌های مذهبی که آنها را به همکاری با رژیم و وفاداری بدان متهم می‌کردند، مورد یورش قرار می‌گرفتند، جدیداً سنی‌ها نیز مورد یورش قرار گرفته و اعدام می‌شوند.

باید یادآوری کرد که ۵۱,۳۶٪ مردم یعنی بخش اعظم جمعیت سوریه در انتخاباتی که دولت بشار اسد روز ۷ می ۲۰۱۲ برگزار کرد، شرکت نمودند. این رقم بالا در شرایط مقاومت مسلحانه، ناامنی و گاهی کارشکنی آشکار شبه نظامیان در روند

انتخابات حاصل گردید. پیروزی بلوک «وحدت ملی» وفادار به بشار اسد بر تعدادی از نیروهای سیاسی دیگری که در انتخابات شرکت کردند، نشان دهنده حمایت واقعی - و نه تخیلی - مردم سوریه از رهبر مشروع خود می باشد.

واکنش بارز منفی مخالفان به بیانات مکرر وزارت امور خارجه روسیه مبنی بر اینکه تنها خود مردم این کشور باید تکلیف سوریه و رژیم بشار اسد را تعیین کنند، نشانه آشکار کمبود حمایت شهروندان سوریه از مخالفان است. علت امتناع مخالفان از شرکت در مذاکرات در مسکو که روز ۲۸ دسامبر اعلام شد نیز همین است.

ترکیه به خاطر ملاحظات امنیتی از حمایت از مخالفان دست خواهد کشید

در حالی که حمایت از مخالفان بشار اسد در داخل کشور کافی نیست، شاید نیروهای مهم خارجی پشتیبان آنها باشند؟ تا همین اواخر اوضاع همینطور به نظر می آمد ولی الآن تغییرات در این زمینه پدید می آید. «پایه های» خارجی مخالفان سوریه به سرعت از هم می پاشد. در گذشته نه چندان دور مبارزان با «رژیم خونین» می توانستند به ترکیه امیدوار باشند که در پی حادثه مرزی که در جریان آن سرزمین ترکیه مورد گلوله باران توپخانه قرار گرفت، نسبت به دمشق سیاست تجاوزکارانه های دنبال می نمود. ولی اکنون جامعه ترکی عمده تاً با همکاری با مخالفان سوریه مخالفت می ورزد. برای مثال، مردم مناطق استقرار اردوگاه های آوارگان سوریه از رفتار شبه نظامیان مسلحی که آنجا جمع شده اند، منزجر هستند. این افراد به آمادگی برای مبارزه با بشار اسد بسنده نکرده بلکه به اخاذی و باج گیری از صاحبان شرکت های ترکی و روستاییان دست زده اند. چند روز پیش این ناراحتی مردم جای خود را به اعتراضات گسترده های داد: مردمی که به خیابان ها ریختند، درخواست نمودند که تروریست های مسلح از سرزمین کشورشان برچیده شوند. طبق نظرسنجی ها، حدود یک سوم مردم ترکیه مخالف برکناری بشار اسد هستند. رجب طیب اردوغان نخست وزیر ترکیه نیز «خشم را به رحم تبدیل کرد» و اظهار داشت که کشور متبوع وی توافقات بین المللی را رعایت کرده و قصد ندارد به صورت مستقیم در امور سوریه مداخله نماید. در گذشته دولت وی با انتقادات از سوی عده های از نمایندگان برجسته بخش فرهنگ و شخصیت های اجتماعی و سیاسی کشور مانند «کمال قیلیچ دار اغلو» رهبر حزب جمهوری خواه مردم ترکیه، روبرو شده بود.

ممکن است نه تنها انزجار جامعه و مجلس از رفتار دولت ترکیه بلکه دوباره زنده شدن «مسأله کردها» باعث این رفتار محتاطانه نخست وزیر ترکیه شده باشد. سوریه مانند ترکیه اقلیت قابل توجه کردی دارد که تحت تأثیر مبارزه بین اسد و مخالفان به جنب و جوش افتاده اند. اگر در گذشته کردها به هیچ یک از طرفین اعتماد نمی کردند، در پاییز سال جاری میلشیبای کردی برای مبارزه با اسلام گرایان تشکیل شد. دو نیروی سیاسی اساسی کردی سوریه یعنی شورای ملی کردستان و حزب متحد دمکرات در مجموع به بشار اسد که برای اعطای خودمختاری به کردها اظهار آمادگی کرده است، وفادار هستند. در همین حال، کردهای ترکیه که ناقص بودن وضعیت خود در مقایسه با کردهای سوریه را می بینند، به یک سری عملیات قهری و از جمله به ربودن نمایندگان مجلس ترکیه دست زده اند. طبیعی است که این وضع باب طبع مقامات رسمی آنکارا نیست. آنها بالاخره متوجه شده اند که منافع امنیت ملی برای آنها از برنامه های احیای امپراطوری عثمانی مهم تر است. ترکیه به احتمال قوی با عنایت به ملاحظات امنیتی از حمایت از مخالفان دست خواهد کشید تا تمامیت ارضی خود ترکیه زیر علامت سؤال نرود. گذشته از اینکه ملت ترکیه مخالف خط سیاست خارجی اردوغان هستند، کردهای ترکیه با مشاهده نمونه کردستان سوریه می توانند به آنکارا لطمه قابل توجهی بزنند.

مخالفان سوری اعتماد غرب را از دست داده‌اند

در عین حال مخالفان سوری به تدریج مساعدت حامیان غربی را هم از دست می‌دهند. اعتماد بروکسل و حتی واشنگتن به ارتش آزاد سوریه و شورای ملی به موازات دریافت اطلاعات فزاینده درباره همکاری آنها با تروریست‌ها کمتر می‌شود. گروه «جبهه النصره» که نیروی ضربتی مخالفان سوری می‌باشد، اواسط ماه دسامبر در ایالات متحده به عنوان سازمان تروریستی اعلام شد. دولت آمریکا همچنین مراتب نگرانی خود را از مسلح شدن افراطیون سوری ابراز نمود. واشنگتن ضمن همکاری با قسمت «دمکراتیک» مخالفان سوری، متوجه این واقعیت شده است که سلاح‌هایی که برای این نیروها ارسال می‌شود، می‌تواند به دست نیروهای بیفتد که خلافت جهانی را بر دمکراسی ترجیح می‌دهند. آنها تا کنون چند بار این سلاح‌ها را علیه ایالات متحده به کار گرفته‌اند. دولت آمریکا این مسأله را به قدری جدی محسوب می‌کند که در ماه سپتامبر سال ۲۰۱۲ «دوید پتریوس» رئیس وقت سازمان «سیا» هم به ترکیه سفر کرد. گفتنی است که بخش عمده اسلحه از خاک ترکیه برای مخالفان منتقل می‌شود.

در عین حال بعضی رسانه‌های گروهی غرب و از جمله روزنامه «زودویتچه زایتونگ» از یک نوع انشعاب در ناتو برسر مسأله سوریه خبر می‌دهند. در حالی که آندرس راسموسن دبیر کل ناتو با حمایت ریاست ایالات متحده و بریتانیا خواهان تجاوز مستقیم یا غیر مستقیم به خاک سوریه می‌شود، محافل نظامی و سیاسی آلمان این گزینه را رد می‌نمایند. به گزارش سازمان اطلاعات آلمان BND، رژیم اسد قصد ندارد از «خط قرمز» تعیین شده توسط آمریکا تجاوز کرده و به سلاح‌های شیمیایی علیه قیام‌کنندگان متوسل شود.

موضع‌گیری ملایم‌تر ایالات متحده در جریان مذاکرات اخیر فرستادگان ویژه سازمان ملل، اتحادیه کشورهای عرب، ایالات متحده و روسیه نیز بر تغییرات در برخورد غرب با دمشق دلالت دارد. اتحادیه کشورهای عرب بعد از آن جلسه خود بشار اسد را مخاطب قرار داد. با وجود اینکه موضوع پیام، ترک مقام ریاست جمهوری توسط اسد بود، همین امر که این پیام خطاب به اسد صادر شد حاکی از آن است که او را به عنوان طرف مذاکرات به رسمیت شناخته‌اند که این نتیجه جدی و انکارناپذیر دیپلماسی روسیه، ایران و چین، دوستان واقعی سوریه است. با وجود ظاهر قضیه، غرب و حتی بعضی کشورهای عربی هم به تدریج به این نتیجه می‌رسند که باید از حمایت از مخالفان سوری دست بکشند زیرا این حمایت دور از هر نوع سازندگی است.

به دنبال سوریه، پادشاه‌های حاشیه خلیج فارس سقوط خواهند کرد

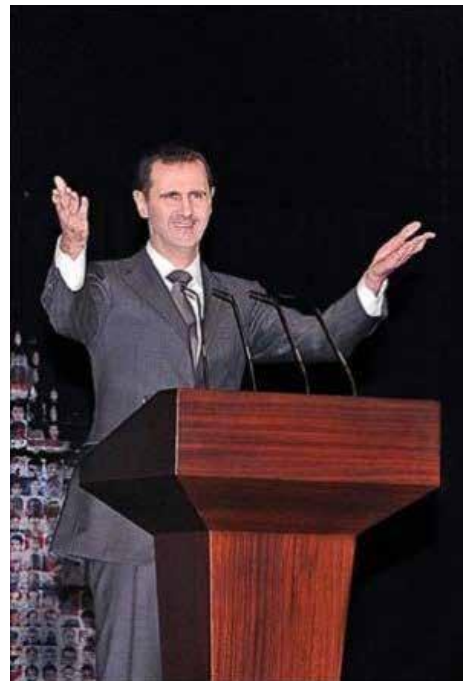
به نظر می‌آید که مخالفان سوری می‌توانند در میان بازیگران منطقه‌ای فقط بر عربستان سعودی و پادشاهی‌های کوچک متحد آن در حاشیه خلیج فارس متکی شوند. این کشورها که از منابع قابل توجه مالی برخوردارند و تلاش می‌کنند در خاور میانه سلطه‌گر شوند، مشغول تحویل مستقیم اسلحه به مخالفان سوریه هستند. این کشورها بدون اینکه نقش خود به عنوان اقمار ایالات متحده را پنهان کنند، در ابعاد منطقه‌ای سیاست خود را دنبال می‌کنند که در آینده می‌تواند با سیاست «ارباب» به تضاد در آید. از سوی دیگر، مناقشه داخلی سوری با عنایت به چشم‌انداز ژئوپلیتیکی به نفع عربستان، قطر و بحرین نیست زیرا کشورهای عربی مذکور نیروهای مخالف داخلی قوی‌تر از مخالفان اسد دارند. اقلیت‌های مذهبی شیعی (که در بحرین اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند) نقش مخالفان را ایفا می‌نمایند. «بهار عربی» که با این همه شدت توسط

پادشاهی های «خلیجی» تحریک می شود، به این جوامع نیز سرایت کرده است. متفرق شدن شیعیان توسط نیروهای ارتشی و پلیسی در عربستان سعودی و تجاوز آشکار نظامی عربستان به بحرین به منظور سرکوب قیام شیعیان این کشور با واکنش منفی غرب روبرو نشده و موجب تحریم اقتصادی و سیاسی این کشورها نشد. با این حال، تظاهرات معترضان از یک سو، آمادگی آنها برای مبارزه را به نمایش گذاشته و از سوی دیگر، با اتکا بر تجربه سوریه که «دم دست» است، ادامه خواهد یافت. بدون تردید، ترکیب مخالفان سوری با مخالفان بحرینی و سعودی تفاوت دارد. در حالی که بشار اسد قبل از همه با افراطیون مذهبی وهابی که در جنبش معترض مواضع مرکزی را به دست آورده اند، دست به گریبان شده است، در مورد دوم ما شاهد حرکت شیعیان طرفدار دمکراتیک کردن رژیم های حاشیه خلیج فارس هستیم. ولی چگونگی مبارزه هر دوی آنها می تواند یکسان باشد. به عنوان مثال، شیعیان بحرین و عربستان سعودی می توانند از حمایت ایران و احتمالاً دولت عراق تحت ریاست نوری المالکی برخوردار شوند، همانطور که وهابیون سوری از حمایت بحرین و عربستان بهره مندند. گفتنی است که مخالفان این دو کشور چشم انداز بهتری دارند تا نیروهایی که با بشار اسد مبارزه میکنند زیرا آنها از شمار بیشتر طرفداران برخوردار شده و توسط رهبران دینی خود بهتر صفآرایی شده‌اند و در عربستان سعودی در مناطق نفت خیز کشور سکونت متمرکز دارند. با عنایت به این واقعیت، حمایت از ارتش آزاد سوریه از نظر آینده پادشاهی های حاشیه خلیج فارس امری نامطلوب است.

در حال حاضر وضعیت عجیبی ایجاد شده است که «ناگهان» معلوم شد که مخالفان سوری برای کسی لازم نیستند. به گفته سرگئی لاوروف وزیر امور خارجه روسیه، نه تنها روسیه بلکه حامیان سابق این گروه یعنی ترکیه، ایالات متحده و اتحادیه اروپا از دستشان «نومید» شده‌اند. پی آمد احتمالی این تحول، قطع حمایت - حد اقل حمایت آشکار سابق - از مخالفان بشار اسد است و لذا کشورهای مذکور با رئیس جمهور سوریه دور میز مذاکرات خواهند نشست. این گزینه به نفع عربستان سعودی، قطر و بحرین است. ارتش آزاد سوریه که مساعدت جدی خارجی را از دست می دهد، بزودی شکست نهایی خورده و اسد یا جانشین وی به احتمال قوی صلح و نظم در کشور را احیا خواهد نمود. احتمال زیادی می رود که مرحله جاری از نظر حل و فصل مناقشه سوریه تعیین کننده باشد. رفتار بازیگران سیاسی در آینده نزدیک تحولات بعدی مثبت یا منفی این جمهوری عربی را رقم خواهد زد.

بشار اسد: مراتب امتنان خود را از روسیه، چین و ایران ابراز می کنم

همدلی «دلنشینی» که در ارزیابی مخاطبین سیاسی غرب از سخنان ۶ ژانویه بشار اسد مشاهده می شود، صور ذهنی معینی را به ما تداعی می کند که با محل سخنرانی رئیس جمهور یعنی تئاتر اپرای دمشق ارتباط دارد. نخبگان غربی مطابق با سنت های گروه کر یونان باستان بدون تأخیر، به صورت هماهنگ شده و به گونه ای به او پاسخ دادند که حتی یک صدا از ردیف عمومی خارج نشده و با آن به تضاد در نیامد.



اجرای این آهنگ ضد سوری به قدری نیرومند بود که حتی «سوسیلو بامبانگ یودهوینو» رئیس جمهور اندونزی و کسی که از موضوع سوریه بسیار دور است، کشش درونی احساس کرد که با آن هم آوا شود. ظاهراً رئیس جمهور اندونزی در آستانه ملاقات با شخصیت های اسلامی عربستان سعودی، شیفته هماهنگی هیستری ضد سوری شده یا فقط خواست دل مخالفان سعودی اسد را به دست آورد. در هر حال او تصمیم گرفت رأی خود را بدهد و در این آهنگ عمومی سهمی ایفا نماید. همین کار را هم کرد و گفت که اسد باید برود و اینکه به جای او حتماً رهبری به قدرت خواهد رسید که بیشتر از اسد سوریه را دوست داشته باشد؛ رهبر جدید نهایت تلاش های خود را برای حل و فصل مناقشه به عمل خواهد آورد یعنی اولاً آتش بس برقرار خواهد کرد و ثانیاً، امکان تشکیل دولت ائتلافی را فراهم خواهد نمود و به کارهای دیگر از این قبیل دست خواهد زد.

به نظر می آید که رئیس جمهور اندونزی از جاکارتا بهتر می بیند چه کسی سوریه را بیشتر دوست دارد. ولی توصیه های وی از یک نظر دچار مشکل اخلاقی شد زیرا سوسیلو بامبانگ در واقع همان حرفها را تکرار کرد که بشار اسد روز ۶ ژانویه بر زبان آورد. پیشنهادهای رئیس جمهور سوریه در زمینه حل و فصل جنگ داخلی در این کشور به ایجاز شامل سه گانه ای است که جمهوری سوریه باید در سال ۲۰۱۴ طی کند (در ذیل نقل قول از صورتجلسه آن نشست می آید):

در مرحله اول دولت های خارجی و سازمان های بین المللی متعهد می شوند از تأمین مالی، مسلح کردن و واگذاری پایگاه ها به عناصر ضد دولتی خودداری کنند. در این مرحله آتش بس دو جانبه حاصل شده و تدارکات برای گفتگوی عمومی سوری به عمل می آید که همه نمایندگان طیف سیاسی این کشور در آن شریک خواهند شد.

در مرحله دوم کنفرانس سراسری ملی برای بررسی راه های اصلاحات همه جانبه (از جمله در زمینه های سیاسی و اقتصادی، در نظام انتخاباتی و قضایی) برگزار می شود. پیشنویس قانون اساسی جدید طراحی شده و تسلیم همه پرس می شود. دولت مرحله انتقالی تشکیل می شود و در پی همه پرس انتخابات مجلس بر اساس قوانین جدید برگزار می گردد.

و بالاخره در مرحله سوم بر اساس قانون اساسی جدید دولت سوریه تشکیل شده و عفو عمومی اعلام خواهد شد. همچنین بازسازی ویرانه ها شروع شده و بر اساس قانون اساسی جدید انتخابات ریاست جمهوری برگزار خواهد گردید.

همانطور که می بینیم، این طرح فوق العاده واقع بینانه، فاقد تضادهای داخلی و دارای تفصیل دقیق است و به همه نیروهای سیاسی سوریه اجازه می دهد که از راه دموکراتیک و بدون زورگویی (که این نکته شایان تأکید ویژه ای است!) منافع و حقوق خود را احقاق نمایند.

با توجه به واقع بینانه و مشخص بودن این طرح، تفسیرهای سیاستمداران غربی در مورد آن بسیار ناقص و معیوب به نظر می آیند. «ویکتوریا نولند» از وزارت امور خارجه آمریکا اظهار داشت: «سخنرانی بشار اسد تلاش جدید رژیم برای متمسک شدن به قدرت است و برای تحقق بخشیدن هدف ملت سوریه یعنی اجرای گذر سیاسی امکانات فراهم نمی کند». ادامه تفسیر نولند زننده تر و باز هم بی محتوا تر به نظر می آید: «ابتکارات وی از واقعیت دور است و می تواند به رژیم اجازه دهد به سرکوب خونین ملت سوریه ادامه دهد».

گویدو وستروله وزیر خارجه آلمان از همتایان آمریکایی خود عقب نماند و گفت: «او به جای طرح بیانات جنگ جویانه جدید باید به دولت انتقالی و آغاز اصلاحات سیاسی در سوریه راه بدهد». برای اینکه تصویر اظهارات سیاستمداران غربی کامل شود، جمله ای از تفسیر فیلیپ لالیو سخنگوی رسمی وزارت امور خارجه فرانسه می آوریم: «سخنان بشار اسد یک بار دیگر نشان می دهد که او تا چه حدی واقعیت را نفی می کند و در حالت نفی واقعیت منزوی شده است تا یورش ها به ملت خود را تبرئه نماید».

جالب توجه است که در همه این بیانات کم محتوا همیشه تکرار می شود که «اسد باید برود». مهم نیست که او به جامعه سوریه چه چیزی پیشنهاد می کند، تا چه اندازه ای حاضر است برای حل و فصل اوضاع گام بردارد و اینکه جانشین او که در سراسر سوریه از اعتبار قابل مقایسه با اسد برخوردار باشد وجود دارد یا خیر. او باید برود، همین. به قول یک سناتور رم باستان، «کارتاژ باید ویران شود» - Carthago delenda est.

بعد از آشنایی با این بیانات شخصیت های رسمی این برداشت ایجاد می شود که واکنش نامناسب آنها (مشکل بتوان انفجار احساسات مذکور را به عنوان پاسخ واقعی به سخنان سیاسی رهبر یک کشور مستقل تعبیر کرد) مبنایی عمیق تر و محکم تر از خصومت عادی با شخصیت اسد و طرح پیشنهادی وی داشته باشد. ببینیم چه چیزی خشم دیوانه وار آنها را تحریک کرد؟ به نظر می آید که این «لجام گسیختگی معنوی» نخبگان سیاسی غرب با دو اصل مهم (علاوه بر عوامل دیگر) ارتباط دارد. در سخنان رئیس جمهور سوریه چیزی وجود دارد که ذاتاً می تواند فقط خشم و ناراحتی غرب را بر انگیزد.

اولاً اسد در سخنان خود آن واقعیت ناراحت کننده برای نخبگان سیاسی غرب را افشا می کند که غربی ها برای رسیدن به اهداف سیاسی خود با افراتیون اسلامی (از جمله با القاعده) که در گذشته نه چندان دور دشمنان شماره ۱ «جهان آزاد» محسوب می شدند، ائتلاف تشکیل داده اند. اسد به غرب می گوید: «به ما اجازه دهید امور خود را تنظیم کنیم، از انتقال ترور به سرزمین ما دست بکشید، مسلح کردن، آموزش و اعزام تروریست هایی را که خون غیر نظامیان را می ریزند، متوقف کنید!».

غرب برای رد کردن این اتهامات چیزی در دست ندارد. فقط می تواند بگوید که این «افراطیون سابق اسلامی» در مسیر اصلاح رفتار خود قرار گرفته و به مبارزان راه آزادی تبدیل شده اند. اسد در سخنان خود این استدلال ناشیانه را عقیم گذاشته و گفت: «آنها این حوادث را انقلاب می نامند ولی این کار به انقلاب ربطی ندارد. انقلاب نیازمند متفکران است و بر اندیشه استوار است. ولی اندیشه های آنها کجاست؟ انقلاب به رهبران نیاز دارد ولی رهبر آنها کیست؟ انقلاب سعی می کند پیشرفت کشور را تأمین کند و با نابودی تعمودی زیرساخت کشور و خطوط انتقال برق، آن را به قرن های پیش باز نمی گرداند. انقلاب به وسیله واردات خارجی پیروز نمی شود... مگر این انقلاب است؟ مگر آنها انقلابی هستند؟»

دوم اینکه اسد در سخنان خود علناً حق سخن گفتن از طرف تمام جامعه بین المللی را از غرب سلب کرده است: «غرب هنوز تمام جامعه بین المللی نیست زیرا کشورهایی وجود دارند که مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر را قبول ندارند و با بی ثبات کردن اوضاع در منطقه به نفع منافع غرب مقابله می نمایند و بدین وسیله از حق ملتها برای تعیین سرنوشت خود دفاع می کنند». اسد در این رابطه کلمات کلیدی را بر زبان آورد که مخاطبین غربی را به هیستری انداخته و واکنش غیر معقولانه آنها را تحریک کرد: «مراتب امتنان خود را از فدراسیون روسیه، چین و ایران و همه آنهايي که از حق ملت سوریه برای تعیین مستقل سرنوشت خود دفاع می کنند، ابراز می کنم».

در واقع، لحظه حقیقت در همین کلمات نهفته شده است. برای اولین بار طی دهها سال اخیر ائتلاف ولو موقت روسیه، چین و ایران تشکیل شده است که راه کارهای جایگزین راه کارهای غرب را پیشنهاد نموده است. این ائتلاف نه تنها پیشنهادهای خود را مطرح کرده بلکه با مهارت زیادی از این شیوه عمل دفاع می کند و با خنثی کردن تلاش های غرب آن را به عقب نشینی وادار می نماید. غرب نمی تواند موضع گیری این ائتلاف را نادیده بگیرد و از روی آن پا فراتر بگذارد. مگر این دلیل برای واکنش غیر عقلانی کافی نیست؟

ما در بحث پیرامون حوادث سوریه اغلب فراموش می کنیم که رویارویی در سوریه اولین زنگ خطر برای «نظم جدید جهانی» است که در آن مفهوم «جامعه بین المللی» به انحصار گروه کوچکی از کشورها در آمده و حق واقعی جای خود را به حق زور داده است و نه ارزش های عموم بشر بلکه استعمار «ترم» به وسیله «بمبارانهای انسان دوستانه» تحمیل می گردد. غرب معنی این زنگ خطر را که در دمشق به صدا در آمد، می فهمد و به همین علت به جنون افتاده است.

کرزای در واشنگتن: با سلی خود را سرخ می کند

مطابق با برنامه های برگزار کنندگان آمریکایی سفر هفته گذشته حامد کرزای به واشنگتن، این سفر بایستی موفقیت مأموریت آمریکایی در افغانستان را به نمایش گذاشته و نشان دهد که این مأموریت وارد مرحله نهایی شده است. دولت فعلی افغانستان نیک می داند که باید بالاخره به «حماسه طولانی افغانی» که ۱۱ سال است که ادامه دارد و تا کنون جان دو هزار نفر از نظامیان نیروهای بین المللی ISAF را به کام مرگ برده است و هر روز (!) از بودجه ایالات متحده ۲۸ میلیون دلار می گیرد، پایان داد. ولی فرجام زیبای این عملیات درست نشده



است که در این شرایط هم سفر کرزای و هم بیانیه نهایی کرزای و اوباما با مسکوت کردن بعضی واقعیات توأم شده است. طرفین مجبورند رخسار خود را با سلی سرخ بکنند و به افکار عمومی آمریکایی و بین المللی تلقین نمایند که کارها رو به راه است و اینکه سیاست آمریکا در افغانستان از یک موفقیت به موفقیت دیگر حرکت می کند. ولی واقعیت اینطور نیست که برای درک این امر باید از بیانات رسمی دست کشیده و به واقعیات عینی توجه نمود.

مهمترین نکته بیانات باراک اوباما در جریان ملاقات های وی با کرزای این بود که هدف اساسی ایالات متحده در چارچوب مأموریت افغانی آمریکا یعنی از بین بردن پایگاه های تروریسم در خاک افغانستان، «امروزه در دسترس قرار دارد». این ادعا در حق ایالات متحده صحت دارد زیرا بر طبق شاخص جهانی تروریسم سال ۲۰۱۲ ایالات متحده بعد از حملات ۱۱ سپتامبر بیشترین تعداد نوآوری های مثبت در زمینه امنیت را به وجود آورده است. در طول این سالها در سرزمین آمریکا ۱۲۷ حمله تروریستی به عمل آمده است که نیمی از آنها کار مبارزان در راه محیط زیست و حقوق حیوانات و نیز افرادی که با هیچ سازمانی ارتباط نداشتند، بود. در جریان این حملات ۲۳ نفر کشته و ۷۶ نفر زخمی شدند. ولی طی همین مدت خطر تروریستی در ایران، پاکستان، هند و در کشورهای شوروی سابق آسیای مرکزی افزایش یافته است. از اینجا باید نتیجه گرفت که پایگاه های تروریستی از بین نرفته اند و اینکه ما فقط شاهد پخش شدن آنها در سراسر منطقه هستیم.

هدف دومی که کاخ سفید برای خود و برای دولت کرزای مطرح کرده بود، ایجاد نیروهای مؤثر امنیتی افغانی بود که بایستی خودشان به صورت مستقل با مخالفان مسلح و «تروریست های بین المللی» مبارزه کنند. منابع رسمی در دولت های افغانستان و آمریکا ادعا میکنند که در حال حاضر روند آموزش نیروهای امنیتی افغانی توسط مربیان آمریکایی به قدری خوب پیش می رود که - بر طبق بیانیه مشترک - «از حد انتظار بهتر است». ادعا می گردد که نظامیان افغانی در حال حاضر بیش از ۸۰٪ همه عملیات جنگی را اجرا میکنند در حالی که تا فوریه سال ۲۰۱۳ می توانند امنیت مناطقی را تأمین کنند که آنجا ۹۰٪ جمعیت کشور سکونت دارند. ولی این تصویر نیک در جریان سفر رئیس جمهور افغانستان توسط «ایمل فیضی» سخنگوی رئیس جمهور افغانستان بر هم زده شد. این جمله از زبانش پرید که «مسأله نوسازی نیروهای افغانی، یکی از مهمترین مسایل

در جریان مذاکرات رئیس جمهور کرزای با پرزیدنت باراک اوباما خواهد بود. ما تا کنون اعلام کرده ایم که ایالات متحده با عنایت به منافع و نیازهای متقابل ما باید نیروهای ما را آموزش دهد.»

همین کلمات کافی بود تا معلوم گردد که در افغانستان هیچ گونه نیروهای امنیتی مطمئن محلی وجود ندارد و اینکه ارتش افغانستان فقط با پشتیبانی نیروهای بین المللی ISAF قادر است در عملیات جنگی شرکت نماید. ولی دلایل قوی تر عدم اعتقاد مردم افغانستان به پایداری دولت کنونی وجود دارد. به گزارش بانک ملی افغانستان، در سال ۲۰۱۱ فرار سرمایه از این کشور به ۴٫۶ میلیارد دلار رسید. فساد مالی در دولت فعلی و نگرانی های مرتبط با خروج نیروهای خارجی از کشور در سال ۲۰۱۴ از جمله علل اساسی فرار سرمایه هستند. تجار افغانی مانند تجار سراسر جهان لغایت حسابگر هستند و با انتقال پول خود به خارج از کشور، رفتار رژیم فعلی را ارزیابی میکنند.

در مجموع، اوضاع اقتصاد افغانستان به بهترین وجه ثابت میکند که تلاش های غرب برای «تغییر قالب زندگی» افغانستان به ناکامی انجامیده است. آمریکا و متحدانش از سال ۲۰۰۱ به بعد ۴۴۰ میلیارد دلار بابت افغانستان خرج کرده اند که این رقم در وهله اول باعث احترام به تلاش های غرب می گردد. ولی وقتی معلوم می شود که بخش عمده این پول به اقتصاد افغانستان نرسیده است، احترام کمتر می شود: واقعیت این است که این هزینه ها قبل از همه دربرگیرنده تأمین نیروهای اشغالگر و پرداخت خدمات شرکت های سرویسی بود. همه کارها به شرکت های آمریکایی محول شد. آمریکایی ها نهایت کوشش های خود را به عمل می آورند که حتی یک دلار از بودجه به عنوان سرمایه گذاری به افغانستان ارسال نشود. آنها موفق می شوند حتی آب آشامیدنی آمریکایی را برای نیروهای خود ببرند که تولید کنندگان و صادر کنندگان این آب نیز آمریکایی هستند.

تحلیلگران غربی و «برادران فکری» آنها در روسیه (گفتنی است که بخش عمده کارشناسان امور افغانی امروزی در روسیه مطالب خود را صرفاً بر منابع غربی مبتنی میکنند) دوست دارند اشاره کنند که در سال های اخیر نرخ رشد تولید ناخالص ملی افغانستان معادل ۹٪ بوده است. ولی آنها از ذکر دو نکته مهم غافل می مانند. اولاً، این نرخ رشد ناشی از رشد قیمت های خدمات در جهت تأمین نیروهای اشغالگر بین المللی است و به رشد تولیدات صنعتی ربطی ندارد. ثانیاً، رشد جمعیت این شاخص را خنثی کرده و افغانستان را در ردیف کشورهای با پایین ترین نرخ سرانه تولید ناخالص ملی باقی گذاشته است) مقام ۲۱۷ طبق برآوردهای The World Factbook سازمان «سیا». «بخش عمده هزینه های دولت فعلی افغانستان به توسعه اقتصاد این کشور ربطی ندارد. هزینه های سالانه ۴ میلیارد دلاری بابت سازمان های مسلح دولتی را نمی توان سرمایه گذاری در توسعه کشور دانست. اکثر فرصت های شغلی در افغانستان امروز با ارائه خدمات به پایگاه های نظامی خارجی ارتباط دارد که ائتلاف غربی نمی تواند غیر از آن چیزی پیشنهاد نماید.

طرفداران دمکراسی پیشرفت عظیم را در آن می بینند که امروزه در افغانستان «هزارها نشریه، بیش از ۷۵ شبکه تلویزیونی و بیش از ۱۷۵ رادیو» وجود دارند. ولی آنها ترجیح می دهند از ذکر این واقعیت خودداری کنند که تنها ایران طی یک سال گذشته بیش از ۳۵ هزار تن محموله های انسان دوستانه را به استان های غربی افغانستان برده است تا افغانی ها (در فاصله بین خواندن روزنامه ها، گوش کردن رادیوها و تماشای شبکه های تلویزیونی!) چیزی برای سیر کردن خانواده ها و گرم کردن

خانه های خود داشته باشند. طی ۱۲ سال اخیر کمک های مستقیم بی شایبه ایران به افغانستان هر سال از حد ۱ میلیارد دلار می گذرد.

چین، هند و ایران، سه کشوری هستند که واقعاً در افغانستان سرمایه گذاری می نمایند. ولی حملات به کارخانه های ایرانی، چینی و هندی که با گروگان گیری و تلفات انسانی توأم است، به وضوح نشان می دهند که دولت کرزای نمی تواند از سرمایه گذاری های خارجی که از سراسر جهان گدایی می کند، دفاع نماید. واقعیات زیادی حاکی از آن است که نیروهای بین المللی که از تأمین امنیت شرکت ها با سرمایه از سه کشور مذکور خودداری میکنند، به این وضع علاقه مند هستند. بدیهی است که بخش تجاری در این شرایط با کسانی به توافق می رسد که می توانند امنیت کار تجاری را تأمین نمایند. دولت کرزای این واقعیت را خوب می فهمد. امروزه هدف اساسی این دولت، روی کار ماندن و استفاده از «آخور» فعلی است. گفتنی است که طبق شاخص فساد مالی سازمان بین المللی Transparency International در حال حاضر افغانستان یکی از سه فاسد ترین کشور جهان می باشد.

دولت آمریکا در رابطه با افغانستان در بن بست راهبردی قرار گرفته و نمی تواند پایان عملیات را به صورت پیروزی جلوه دهد. طبق برآوردهای بسیار محتاطانه، برای کنترل این کشور حد اقل ۲۰ هزار نظامی (از جمله ۱۵ هزار نظامی آمریکایی) لازم هستند. ولی با عنایت به برخورد منفی افکار عمومی آمریکا با عملیات طولانی افغانی، واشنگتن - به نوشته «واشنگتن پست» - می تواند حد اکثر ۳ الی ۹ هزار نظامی واگذار کند. کرزای با این نیروها نمی تواند تمام کشور را در دست خود نگه دارد. او با ۲۰ هزار هم نمی تواند کشور را کنترل کند و فقط قادر است نظارت بر شهرهای بزرگ را در دست خود نگه دارد.

در این شرایط فقط یک راه حل وجود دارد و آن جلب ایران، هند، چین (که در پاکستان نفوذ فزاینده ای دارد) و پاکستان (بدون آن نمی توان مسأله «خط دوراند» را حل کرد که مهمترین مسأله منطقه افغانی - پاکستانی است) به حل مسأله افغانی در چارچوب کنفرانس بین المللی است. شرکت در کار این کنفرانس جوابگوی منافع راهبردی روسیه از نظر تأمین امنیت آسیای مرکزی و پایان دادن به گسترش قاچاق مواد مخدر افغانی خواهد بود.

در حال حاضر وضعیت منحصر به فردی برای حل مسایل افغانی شکل می گیرد: ایالات متحده با خوشحالی (ولی طبیعتاً با حفظ آبرو) بار مشکلات کابل را بر دوش دیگران خواهد گذاشت. بیشتر از همه کشورهای منطقه به حل این مسأله علاقه مند هستند. لذا ابتکار مشترک دیپلماتیک ایران، روسیه، هند و چین (که در چارچوب سازمان همکاری شانگهای همکاری می کنند) و طرح راه کارهای جایگزین راهکارهای آمریکایی در افغانستان، می تواند به موفقیت برسد. در هر حال، نتایج سفر کرزای به واشنگتن به وضوح ضرورت طراحی راه کارهای جدید جایگزین را به اثبات رسانده است.

نیروهای خارجی در مناقشه سوریه

ولادیمیر یفسییف، مدیر مرکز مطالعات اجتماعی – سیاسی روسیه

اوضاع داخلی جمهوری عربی سوریه همچنان بغرنج و پیچیده است. ارتش ملی گرفتار نبردهای بی امان با دسته های مخالفان مسلح در حومه های دمشق، حلب و حمص و نیز در استان های ادلیب، حماه، درعا، رقه و دیر الزور است. ارتش سوریه در مجموع موفق شده است توان نسبتاً بالایی رزمی خود را حفظ کند ولی با تلاش کشورهای غرب و متحدان آنها راه های ارسال سلاح های خارجی برای ارتش سوریه بیش از پیش مسدود گردیده است. دمشق در این شرایط مجبور است از ذخایر احتیاطی اسلحه و مهمات خود استفاده کند. اگر سطح فعلی مصرف جنگ افزار و مهمات ادامه یابد ولی صادرات اسلحه به سوریه به طور کامل قطع گردد (که البته احتمال این امر بسیار ضعیف است)،



ذخایر موجود برای شش ماه عملیات جنگی کفایت خواهد کرد.

بدون شک و تردید، امکانات ارتش سوریه در زمینه حل و فصل نظامی بحران بیش از پیش کاهش می یابد. ارتش موفق نخواهد شد مناطق گسترده سنی نشین کشور را کنترل کند و مجبور می شود تلاش های خود را در امر نگه داشتن شهرهای بزرگ، پایگاه های نظامی و بزرگراه های راهبری متمرکز نماید. البته وضعیت مخالفان مسلح هم از ارتش دولتی بهتر نیست. آنها تا کنون موفق نشده اند بر اختلافات داخلی فایق آمده و نهادهای اداری واحدی تشکیل دهند. شورای ملی سوریه مانند ارتش آزاد سوریه از عهده این کار بر نیامده اند که اواسط ماه نوامبر سال ۲۰۱۲ در قطر ائتلاف ملی نیروهای انقلابی و مخالف سوریه تشکیل شد که باید جای آن دو سازمان را بگیرد.

وضعیت جاری، مقامات رسمی فعلی کشور را به گفتگو با مخالفان سوق می دهد. وخامت اوضاع اقتصادی کشور نیز همین نتیجه را می دهد. در عین حال دورنمای تحولات در کشور مانند سابق بسیار مبهم است. ایالات متحده، فرانسه، ترکیه، عربستان سعودی، قطر و کشورهای «ائتلاف ضد اسد» که پشتیبان آنها هستند، با غیر ممکن بودن حل و فصل بحران سوریه بر اساس «سناریوی لیبیایی» طی ماه های انگشت شمار روبرو شده و متوجه گردیدند که طرح های دیپلماتیک حل مسأله سوریه با استفاده از قالب هایی چون «دوستان سوریه» و «گروه های تماس در زمینه سوریه» و امثال آنها کارگر نیستند.

روسیه، ایران و «مسأله سوری»

امیدهای معینی در زمینه برطرف کردن «بحران سوریه» به فعالیت الاخضر الابراهیمی فرستاده ویژه سازمان ملل و اتحادیه کشورهای عرب بسته می شود. باید تأکید کرد که همانا پیشنهادهای روسیه است که اساس برنامه حل و فصل بحران سوریه را، تشکیل داده است. این برنامه شامل تشکیل دولت وحدت ملی از نمایندگان مقامات رسمی و مخالفان، محفوظ کردن مقام ریاست جمهوری برای بشار اسد تا سال ۲۰۱۴ با کاهش هر چه بیشتر اختیارات حکومتی وی و امتناع داوطلبانه اسد از انتخاب مجدد به این مقام است. اطلاعات موجود حاکی از آن است که نه تنها مسکو بلکه واشنگتن هم از این طرح پشتیبانی می کند. ولی ائتلاف ملی که غرب و پادشاهی های عربستان آن را به رسمیت شناخته‌اند، این طرح را رد نموده است که این احتمالاً نشانه محدود بودن نفوذ غرب در رفتار این گروه می باشد.

بدیهی است که روسیه در آینده نیز از حمایت جدی سیاسی از سوریه دست نخواهد کشید. از جمله مصادیق این ادعا می تواند به این واقعیت اشاره کند که با وجود فشار شدید از سوی غرب و اتحادیه کشورهای عرب، شورای امنیت سازمان ملل متحد تا کنون علیه دمشق تحریم هایی اعمال نکرده است. این نتیجه استفاده سه بار روسیه از حق وتو در شورای امنیت طی دو سال اخیر می باشد.

مسکو در شرایط جاری با دمشق قراردادهای جدیدی درباره صدور اسلحه و مهمات منعقد نمی کند ولی به اجرای قراردادهای موجود ادامه می دهد. به عنوان مثال، روسیه در سال ۲۰۰۸ حاضر شد تعمیر اساسی بالگرد های ضربتی چندین منظوره می-۲۵ را به عمل آورد که جدیداً تعدادی از آنها به سوریه باز گشته اند. تحویل تجهیزات و قطعات یدکی برای سامانه ضد هوایی سوریه نیز متوقف نمی شود. به احتمال قوی تبادل اطلاعات ویژه نظامی صورت می گیرد و نیز کارشناسان فنی و مستشاران روس به سوریه کمک می نمایند. ارسال محموله های انسان دوستانه نیز ادامه دارد. هواپیماهای وزارت موقعیت های اضطراری روسیه به صورت منظم مواد خوراکی و کالاهای مایحتاج عمومی را به سوریه می برند.

برداشت نادرستی خواهد بود چنانچه گفته شود که مسکو در سوریه منافع بزرگ اقتصادی دارد یا در صدد است در طارطوس پایگاه نیروی دریایی ایجاد نماید. کاهش ذخایر نفت و گاز در سوریه و بی ثباتی داخلی امکان پرداخت قیمت سلاح های صادر شده را هم منتفی می کند. روسیه به علت کمبود ناوهای جنگی اقیانوسی (ناوشکن ها و رزمناو ها) و تمرکز منابع داخلی در ایجاد سامانه پدافند هوا فضایی و به روز آوری نیروهای هسته‌ای راهبردی، به پایگاه نظامی مذکور احتیاجی ندارد. ولی فدراسیون روسیه منافع ژئوپلیتیکی قابل توجهی دارد. مسکو در صورت باقی ماندن در سوریه می تواند در تمام خاور میانه نفوذ داشته باشد. همین امر و نیز وجود جمعیت قابل توجه روسی زبان (که طبق برآوردهای مختلف معادل ۶۰ الی ۱۰۰ هزار نفر است)، ضمانت می دهد که مسکو تا زمانی از حکومت فعلی پشتیبانی کند که رئیس جمهور بشار اسد بتواند بخش قابل توجه کشور را زیر نظر خود نگه دارد. اگر افراطیون به قدرت برسند، مسکو مجبور خواهد شد روند تخلیه شهروندان روسیه و اعضای خانواده های آنها را شروع کند. استقرار ناوهای دریابرد روسی حامل تفنگداران دریایی در آبهای نزدیک به سواحل سوریه نشاندهنده آمادگی برای اجرای این برنامه است.

در محافل کارشناسی این دیدگاه نیز رواج یافته است که مسکو می تواند در زمینه مسأله سوریه به غرب گذشت کند. با عنایت به تیرگی قابل توجه روابط بین روسیه و آمریکا، بی اساس بودن این دیدگاه روشن می گردد. این گرایش تیرگی روابط تا چند سال آینده پا بر جا خواهد ماند که این برآیند بن بست در زمینه سپر ضد موشکی، کاهش سلاح های هسته ای تاکتیکی، بحث بر سر محدود کردن سلاح های متعارف در اروپا و اختلاف نظرها درباره راه حل های تعدادی از مسایل منطقه ای می باشد. همه این عوامل باعث می گردد که مسئولین روس با شدت و قاطعیت بیشتری از منافع ملی کشور از جمله در محور سوریه دفاع نمایند.

جمهوری اسلامی ایران از طرف خود به سوریه کمک سیاسی، اقتصادی و نظامی می کند که این کار در شرایط تحریم های بسیار شدید مالی و اقتصادی غرب علیه ایران انجام می گردد. این امر تصادفی نیست زیرا تهران، سوریه را به عنوان جبهه مقدم مبارزه با حریفان اساسی خارجی خود تلقی می نماید.

علاوه بر آن، در نوامبر سال گذشته مقامات ایرانی در جریان نشست با نمایندگان سوریه و محافل بین المللی (از جمله از لبنان، ترکیه، سودان، الجزایر، مصر، عراق، برزیل و نیکاراگوئه) طرح شش ماده ای خود را برای حل و فصل بحران سوریه پیشنهاد کردند که این طرح ناظر بر قطع کامل زورگویی، امتناع از مداخله خارجی، راه اندازی گفتگوی گسترده ملی در داخل کشور و برگزاری انتخابات مجلس و ریاست جمهوری است. همچنین قرار بود بشار اسد تا سال ۲۰۱۴ مقام ریاست جمهوری را در دست خود نگه دارد. در ماه دسامبر این طرح به سازمان ملل و مسئولین سیاسی روسیه، سوریه، ترکیه، مصر و عربستان سعودی ارائه شد. جمهوری اسلامی ایران همچنین سعی می کند از طریق رسانه های گروهی خود اطلاعات حقیقی درباره تحولات در سوریه را به آگاهی جامعه بین المللی برساند.

مواضع مسکو و تهران در زمینه حل و فصل بحران سوریه در حد زیادی با هم مطابقت دارد. هر دو کشور به تثبیت اوضاع بر اساس گفتگوی گسترده بین نمایندگان دولت و مخالفان علاقه مند بوده و سرنگونی قهری حکومت بشار اسد را غیر قابل قبول می دانند. ولی حوزه های منافع فدراسیون روسیه و جمهوری اسلامی ایران در سوریه با هم مطابقت ندارد. برای مثال، ارتش ملی سوریه عمدتاً از سلاح های ساخت شوروی و سوریه استفاده می کند که این امر از تحکیم همکاری نظامی فنی بین سوریه و ایران ممانعت می نماید. ولی در بخش اقتصاد نفوذ ایران بسیار قوی است. در واقع، تلاش های فدراسیون روسیه و جمهوری اسلامی ایران در سوریه مکمل همدیگر هستند که همین امر ثبات و پایداری حکومت دمشق را تضمین می نماید.

اگر گروهی از کشورهای عضو ناتو به عملیات جنگی علیه سوریه دست بزنند، ممکن است بین مواضع مسکو و تهران اختلاف نظر معینی بروز کند. دو کشورمان در حد متفاوتی در مناقشه مسلحانه دخالت خواهند کرد. روسیه می تواند فقط به منظور تخلیه شهروندان خود گروه محدود نیروهای خود را به سوریه بفرستد در حالی که ایران از اعزام شمار کثیر داوطلبان به سوریه ممانعت نخواهد کرد و ممکن است حتی به بشار اسد رئیس جمهور سوریه کمک نظامی مستقیم را بکند.

«سبک و سنگین کردن» ترکیه

موضع گیری آنکارا در زمینه مسأله سوریه متضاد به نظر می آید. از یک سو، مقامات ترکیه مجزا بودن مخالفان سوری را می بینند. حتی اگر نیروهای ترکی بخشی از خاک سوریه را به تصرف خود در آورند، مخالفان نمی توانند آنجا تکیه گاه نیرومندی برای حرکت به سوی دمشق ایجاد نمایند.

از سوی دیگر، جامعه ترکی که به پیروان خط مصطفی کمال و اسلام گرایان تجزیه شده است، غالباً طرفدار تحکیم روابط با فدراسیون روسیه است که به خاطر اختلاف نظر بر سر سوریه مرحله سرد شدن نسبی را طی می کند. به همین علت موضع گیری روسیه، عامل بازدارندهای از اجرای سناریوی نظامی ترکیه در سوریه بر اساس الگوی عراق یا لیبی می باشد.

آنکارا همچنین اهمیت توسعه همکاری های بازرگانی و اقتصادی با ایران را در نظر می گیرد. ترک ها از اجرای معاملات بانکی به نفع ایران، ترانزیت گاز ترکمنی که از طریق خاک ایران واصل می شود و - در آینده - از ترانزیت مواد هیدروکربنی، سود مالی زیادی دریافت می کنند. مسأله کردها، ممانعت از دخالت بازیگران فرامنطقه‌ای در امور منطقه و بیانات رسمی ضد اسرائیلی هم از جمله عوامل نزدیکی روابط بین آنکارا و تهران هستند. هر دو کشور در امور سوریه شرکت فعالی دارند و سعی می کنند از برخورد مستقیم منافع ملی خود در این کشور اجتناب نمایند.

آنکارا با عنایت به مراتب فوق به جلب محدود تهران به حل و فصل بحران سوریه بر اساس تشکیل کمیسیون ویژه سه جانبه با عضویت ایران، ترکیه و روسیه یا ایران، ترکیه و مصر علاقه مند است (همچنین قالب سومی با عضویت ترکیه، مصر و عربستان سعودی وجود دارد). هدف از تشکیل گروهی با عضویت ایران ولی بدون روسیه، تضعیف تعامل بین دو طرفدار پیگیر حکومت دمشق است. ترکیه همچنین در صدد است جنبش حزب الله لبنان را که از فشار اسد پشتیبانی می کند، از حوزه مناقشه سوریه حذف نماید.

فعالیت بیش از حد ترکیه در بحران سوریه قبل از همه ناشی از ادعاهای منطقه‌ای این کشور و تلاش های آن برای رسیدن به رهبری جهان اسلام است. حمایت گسترده از مخالفان سوری امکان پیشرفت در این جهت را فراهم می کند. برای مستدل کردن این فعالیت خطر تصنعی نظامی از سوی سوریه به عنوان بهانه عنوان می شود که این رفتار با منافع سازمان پیمان آتلانتیک شمالی مطابقت دارد. آندرس فوگ راسموسن دبیر کل ناتو تا کنون آمادگی پیمان برای دفاع از ترکیه، عضو ناتو، در برابر حملات از سوی سوریه را اعلام کرده است. کمیته نظامی و ساختارهای دیگر ناتو برنامه های عملی خود را در صورت تحقق یافتن سناریو های مختلف طراحی کرده اند که در همین راستا در خاک ترکیه سامانه های موشکی ضد هوایی «پتریوت» جهت دفاع از آن در برابر «خطر سوری» مستقر می شوند. و این در حالی است که ارتش سوریه بر اثر نبردهای بی وقفه با شبه نظامیانی که بخش قابل توجه آنها در سرزمین ترکیه آماده و مسلح می شوند، بی رمق شده است.

این رفتار مقامات ترکیه که تابع دلایل ذهنی است، با دوراندیشی سیاسی سازگار نیست و تا کنون باعث تشدید مسأله کردها شده است. همچنین ناراضیاتی علویان ترکیه شدت می یابد که در مناطق سکونت آنها اردوگاه های آمادگی شبه نظامیان ارتش آزاد سوریه مستقر شده‌اند. احزاب سیاسی مختلف ترکیه با مداخله نظامی در امور سوریه مخالفت می ورزند. این امر نه

تنها برای مسئولین فعلی ترکیه مشکلات قابل توجهی به وجود می آورد بلکه خطر بی ثباتی داخلی ترکیه را در بر دارد. در صورت آغاز عملیات جنگی، روابط با روسیه و ایران هم ناگزیر تیره خواهد شد که این امر برای آنکارا عواقب منفی سیاسی و اقتصادی به دنبال خواهد داشت.

احتیاط باراک اوباما و نگرانی های ناتو

لازم به ذکر است که در میان اعضای ناتو کشوری نیست که شروع عملیات جنگی علیه سوریه را لازم بدانند. حتی فرانسه فعلاً این کار را ضروری نمی داند. با این حال، امکان اجرای این عملیات توسط گروهی از کشورهای عضو ناتو یا حمایت آنها - قبل از همه در بعد اطلاعاتی - از رفتار ترکیه در صورت آغاز عملیات مسلحانه مستقل توسط این کشور، منتفی نمی شود. ممکن است نمونه منفی لیبی برای ایالات متحده عبرت انگیز شده باشد. واشنگتن با وجود مداخله در امور سوریه احساس میکند که برای مداخله مسلحانه آماده نیست.

اولاً، باراک اوباما که دوباره به مقام ریاست جمهوری انتخاب شده است، مخالف این گونه عملیات جنگی است. دولت آمریکا بالتبع از مداخله مستقیم در مناقشه سوریه خودداری خواهد کرد.

ثانیاً، ایالات متحده مانند سابق نیروهای خود را در عراق نگه داشته و برای کاهش قابل توجه این نیروها در افغانستان آماده می شود. می توان از این نیروها در سوریه استفاده کرد ولی در شرایط رکود اقتصادی مشکل بتوان ضرورت این اقدام را برای مردم عادی آمریکا توضیح داد.

ثالثاً، سوریه حریف اساسی خارجی ایالات متحده نمی باشد. چین حریف آمریکا در سطح جهانی و ایران در سطح منطقه ای است که منابع نظامی آمریکا علیه این دو کشور تجهیز می گردد. پادشاهی های عربستانی نیز از صرف این منابع برای جنگ طولانی با سوریه (که احتمالاً بر اساس سناریوی عراقی برگزار خواهد شد) پشتیبانی نخواهند کرد. از سوی دیگر، ایالات متحده در رابطه با سوریه «خط قرمز» تعیین کرده است و آن حفاظت از ذخایر سلاح های شیمیایی در این کشور است. اگر نمونه های این سلاح ها ربوده شده یا زرادخانه های مربوطه به تصرف نیروهای اسلام گرای رادیکال در آید، آمریکایی ها مجبور خواهند شد بلافاصله مداخله کنند.

از اینجا معلوم می شود که اوضاع سوریه همچنان مبهم است. به احتمال قوی، رئیس جمهور بشار اسد خواهد توانست تا ۶ ماه آینده زمام امور را در دست خود نگه دارد ولی شاید نتواند تمام سرزمین کشور را تحت کنترل خود در آورد. مخالفان مسلح به تلاش های خود برای متحد شدن و برقراری نظارت بر یکی از شهرهای بزرگ سوریه (احتمالاً حلب) ادامه خواهند داد. اگر آنها موفق شوند، ارگانه های قوه مجریه خود را تشکیل خواهند داد که «حامیان خارجی» با شتاب آنها را به رسمیت خواهند شناخت.

ولی پیشبینی اوضاع نیمه دوم سال ۲۰۱۳ کار دشوارتری می باشد. احتمال می رود که این مرحله برای بشار اسد تعیین کننده شود و مرور زمان به نفع حکومت فعلی تمام گردد. حد اقل ۴۰٪ جمعیت کشور از جمله اقلیت های متعدد قومی و مذهبی، حکومت فعلی را فاقد آلترناتیو می دانند و از «اخوان المسلمین» و افراطیون اسلامی می ترسند. همین امر و نیز حمایت از سوی روسیه و ایران، به بشار اسد رئیس جمهور سوریه فرصت خوبی خواهد داد که او حتماً از آن استفاده خواهد نمود.

اگر او بتواند اوضاع کشور را تا حدی با ثبات بکند، حامیان خارجی مخالفان مسلح در مورد ادامه پرداخت پول کلان جهت سرنگونی حکومت فعلی دمشق به شک و تردید بیشتری خواهند افتاد. ممکن است تا آن موقع مسایل فعلی از جمله در افغانستان شدت یابند و در شرایط بحران مالی و اقتصادی جهانی مشکلات جدیدی بروز کنند. آنگاه شرایط عینی باعث خواهد شد که سوریه حالت «مسأله مبرم» برای غرب، پادشاهی های حاشیه خلیج فارس و ترکیه را از دست بدهد و شرایط مساعدی برای گفتگوی داخلی سوری فراهم گردد که مسکو و تهران مدتهاست که به همین امر دعوت می نمایند.

درس های «بهار عربی»، یا «ناقوس برای چه کسی به صدا در آمد»؟

دنگا خلیلوف، معاون رئیس آکادمی مسایل ژئوپلیتیکی

بسیاری از تحلیلگران، اتحاد غرب با پادشاهی عربستان سعودی و پادشاهی های دیگر حاشیه خلیج فارس در برخورد با انقلاب های عربی را امری منطقی و طبیعی می دانند. این پیمان به صورت نمایان در لیبی ظاهر شد و در حال حاضر در تحولات دراماتیک سوریه همچنان نقش چشمگیری ایفا می کند. آیا این سنتی است که امپراطوری بریتانیا طی سه قرن پیش بنای آن را نهاده بود یا چیز دیگری است؟ این پیمان تا چه اندازه استقامت دارد؟ آیا پادشاهان حاشیه خلیج فارس سرنوشت معمر قذافی و حسنی مبارک را در پیش دارند؟ هم پیمانی ایالات متحده و ناتو با اسلام گرایان افراطی هم که ابتدا در لیبی و سپس



در سوریه مشخص شد، یکی از اسرار سیاسی بزرگ است. چطور شد که اسلام گرایان دیروز «تروریست های بین المللی» محسوب می شدند و به بهانه مبارزه با آنها افغانستان، عراق و لیبی مورد حمله قرار گرفتند، ولی امروز ناگهان معلوم می شود که آنها در یک آن به قیام کنندگان سوری و مبارزان با «رژیم خونین اسد دیکتاتور» تبدیل گردیده اند؟ اینجا حتماً کاسهای زیر نیم کاسه وجود دارد. بیاید با هم سعی کنیم تار و پود قضیه را بررسی کنیم.

اشتباهات حکام عربی و اولین زنگ های خطر

اشتباه راهبردی سرهنگ مقتول معمر قذافی چه بود؟ او امیدوار بود که با پرداخت باج به رهبران غرب بتواند در آفریقا بازی مستقل خود را بکند. او پشت شخصیت های صحنه عمومی مانند سارکوزی و برلوسکونی عاملی را که راهبرد جهانی را تعیین می کند، تشخیص نداده بود. سرهنگ بعد از تقدیم بخشش های گزاف به هر دوی آنها، انعقاد قراردادهای سودآور و پرداخت ۲ میلیارد دلار به نزدیکان قربانیان عملیات تروریستی در هواپیما بر فراز لاکربی (دسامبر ۱۹۸۸)، می اندیشید که همه چیز را تحت کنترل دارد و حالا می تواند سیاست مستقل خود را دنبال نماید. او چطور می توانست بداند که آفریقا مطابق با طرح های امپراطوری مالی فرادولتی جهانی (که از این پس «امپراطوری» نامیده می شود)، باید جمعی از کشورهای ناکام، منبع مواد خام ارزان و میدان غارت شرکت های فرا ملیتی و دولت های غرب بر اساس سنت های استعمار قرن ۱۹ باقی بماند؟

برنامه های قذافی در جهت تقویت اتحادیه آفریقا با راهبرد استعماری قدرت های غربی و شرکتهای فراملیتی به تضاد در آمد و لذا از همان ابتدا محکوم به شکست بود. سرهنگ قربانی نابینایی راهبردی خود شد: در شرایط معاصر کسی که استقلال دارد و از پشتیبانی نیرومند خارجی برخوردار نیست و به دلخواه خود رفتار می کند، همیشه به خودکشی سیاسی و حتی جسمانی محکوم می شود.

اشتباه رؤسای جمهوری تونس، مصر و یمن که «بهار عربی» آنها را برکنار کرد، از نوع دیگر است. ولی آنها هم با سرهنگ لیبیایی وجه اشتراک معینی دارند. آنها اعتقاد صادقانه‌ای داشتند که وفاداری به واشنگتن و حرکت در راستای ژئوپلیتیک آمریکا به آنها ضمانت وفاداری متقابل واشنگتن را می‌دهد و اینکه آمریکا در روز مبادا از آنها پشتیبانی خواهد نمود. بالاخره نباید فراموش کرد که آنها پیگیرانه از مبارزه آمریکا با «تروریسم بین‌المللی و افراطی اسلامی» پشتیبانی کرده و با «اشرار» داخلی مانند «اخوان المسلمین» و انواع مختلف جهادیون مبارزه می‌نمودند. غرب (و به ویژه اسرائیل) از این مبارزه استقبال می‌کرد و آمریکا به عنوان شریک راهبردی این رژیم‌ها از روش‌های غیر دموکراتیک این مبارزه چشم پوشیده و موارد فاحش نقض حقوق بشر را مسکوت می‌کرد.

حکام ورشکست شده عربی به خاطر اعتماد به نفس و کوتاه بینی سیاسی خود به اولین زنگ‌های خطر که اواسط سالهای ۲۰۰۰ شنیده شده بود، توجه نکردند. در پاییز سال ۲۰۰۵ در جریان انتخابات مجلس مصر دولت بوش پسر از حسنی مبارک ناگهانی برگزاری «انتخابات صحیح دموکراتیک» را درخواست کرد. تحلیلگران و سیاستمداران گروه محافظهکاران جدید آمریکایی حتی می‌گفتند که اگر رژیم مصر به این درخواست‌ها توجه نکند، باید عوض شود. پیشبینی‌های آن زمان مبنی بر اینکه در صورت برگزاری انتخابات درست «اخوان المسلمین» به قدرت خواهند رسید، نادیده گرفته می‌شد.

در ماه ژوئن سال ۲۰۰۶ در مجله نیروهای مسلح آمریکا «Armed Forces Journal» نقشه «خاور میانه جدید و افغانستان» تهیه شده توسط «رالف پترس» سرهنگ دوی مستعفی ایالات متحده درج شد. بر روی آن نقشه دولتهای جدیدی چون بلوچستان و کردستان علامت گذاری شده بودند. عراق به دو قسمت سنی و شیعی دریده شده و بخش قابل توجه عربستان سعودی به عنوان قسمتی از پادشاهی هاشمی اردن مشخص شده بود. بعد از آن باراک اوباما در سال ۲۰۰۹ با سخنان خود در دانشگاه قاهره غوغا کرد و به صورت علنی به اسلام و جهان اسلام ابراز عشق نمود. همه اینها ما را به تفکر جدی انداخت که چرا دولت آمریکا از این زبان جدید استفاده کرده است؟ معلوم شد که ایالات متحده به دنبال توسل به روش‌های خشن و فناوری‌های قهری جمهوری خواهان در سیاست خارجی، راهبرد «جنگ نرم» را به سلاح خود تبدیل میکند که این راهبرد ناظر بر اتخاذ تصمیمات ائتلافی بر اساس رهبری و نه سلطه و نیز پیشبرد دموکراسی با اتکا بر نیروهای داخلی به عنوان «خمیر مایه» انقلاب (حتی اگر آنها خود را بخشی از جهادیون بدانند) می‌باشد. در مجموع، شعار «دموکراسی و آزادی، همه چیز است! بقیه (حق حاکمیت کشور، حقوق بین‌المللی و غیره) ارزشی ندارد!» مطرح شد که با نزاکت سیاسی کاملاً سازگار است. این چاقوی جراحی عقیدتی است که الیگارش‌های جهانی به وسیله آن مرزهای زنده دولت‌ها را با خون بریده و خاور میانه را بر اساس الگوهای نظم جدید جهانی می‌دوزد.

باز شدن چشم آل سعود یا اینکه عربستان سعودی به مسکو چه ارتباطی دارد؟

برای آل سعود هم زنگ خطر به صدا در آمد. رسانه‌های گروهی آمریکا در پی حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و به بهانه اینکه سعودی‌ها در اعمال تروریستی در نیویورک شرکت کردند در حالی که ریاض حامی تروریسم بین‌المللی است، پیشنهاد کردند با آل سعودی هم حساب‌ها تصفیه شود. این پیشنهادها همراه با انتشار نقشه‌هایی مطرح شد که بر روی آنها سرزمین پادشاهی عربستان سعودی به چند قسمت تقسیم شده بود. این امر باعث نگرانی جدی ریاض گردید.

بدیهی است که در آن زمان خاندان حاکم بر عربستان سعودی تصمیم گرفت بازی خود را بکند و بر خلاف میل آمریکا به نزدیکی روابط با روسیه دست بزند. در ماه اکتبر سال ۲۰۰۲ برای اولین بار ترکی الفیصل رئیس سابق سرویس اطلاعات خارجی عربستان سعودی و سفیر در آمریکا و بریتانیا در سال های ۲۰۰۷-۲۰۰۲ که یکی از با نفوذترین شخصیت های خاور میانه بود، از مسکو دیدار به عمل آورد. هدف آن سفر، تدارک ملاقات سران دو کشور بود. ولی همزمان با آن دیدار عمل تروریستی در تئاتر «نورد اوست» مسکو رخ داد و بالطبع آن سفر نتیجه مطلوبی نداد. بعضی کارشناسان روس نتیجه گرفتند که این امر تصادفی نیست. عدهای زحمت زیادی کشیده بودند که روس ها و عرب ها بیش از حد لازم بین همدیگر پل های دوستی نسازند. کارشناسان صهیونیست با شتاب آن عمل تروریستی را با وهابیون سعودی مرتبط نمودند. با این وجود، در ماه می سال ۲۰۰۳ ولی عهد امیر عبدالله بن عبد العزیز پادشاه آینده عربستان از مسکو دیدار به عمل آورده و با ولادیمیر پوتین ملاقات کرد.

از منابع موثق اطلاعات به دست آمد که آل سعود به روسیه گزینه همکاری را پیشنهاد نمودند که در شرایط دیگر مشکل می شد آن را رد کرد. این پیشنهاد ها شامل سرمایه گذاری های مستقیم بلندمدت در توسعه صنایع دفاعی روسیه (بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار)، انتقال دارایی مالی از کشورهای غرب به روسیه و بسیاری از پیشنهاد های دیگر بود. ولی یک شرط مطرح شد و آن این بود که نخبگان ملی و نه نخبگان جهان وطن بایستی سرمایه و دارایی عربی را اداره کنند. بعد از آن ولادیمیر پوتین به عربستان سعودی دیدار متقابل به عمل آورد که در جریان آن موافقتنامه های کم اهمیتی به نفع شرکت های «لوکویل» و «گازپروم» به امضا رسیدند که بعد از آن کار خوابید. بدیهی است که کرملین شرایط آل سعود را نپذیرفته و آن را مداخله در امور داخلی خود تلقی کرد. در مجموع، کار به روال عادی خود بازگشت. ولی این واقعیات حاکی از آن است که روسیه هنوز مناسبات خود را با آل سعود تا آخر از دست نداده است. مسکو در شرایط معینی که باید این شرایط را به بهترین وجه به آل سعود رونمایی کند، می تواند به «دستور روز» قبلی باز گردد.

راهبرد جدید غرب و «خمیر مایه» انقلابی

ببینیم راهبرد جدید غرب در شرایط وقوع «بهار عربی» چه معنایی دارد؟ هدف آن برقراری نظارت جهانی و امپراطوری بر ارتباطات راهبردی و سرزمین های دارای منابع سرشار است. چطور می توان این کار را کرد؟ از طریق تضعیف پیگیرانه دولت ها و تابع کردن نخبگان ملی به ساختارهای فراملیتی و نیز از طریق اعطای وظایف ژاندارم جهانی به ناتو (که امپراطوری نظامی سیاسی است) که این امر از «نظریه راهبردی» ناتو که در سال ۲۰۰۹ تصویب شد، روشن می گردد. و بالاخره می توان به منفصل کردن نظم جهانی موجود متوسل شد که بر موازین حقوق بین الملل سنتی استوار است. از چه طریقی این کار را خواهند کرد؟ از راه «صدور دموکراسی» با اتکا بر فناوری های جدید ارتباطات و شبکه های اجتماعی اینترنت، با توسل به کیفیت جدید دروغ پردازی ها و پخش اطلاعات کاذب در رسانه های گروهی و با استفاده از نوع جدید «انقلابیون خلاق» که به این فناوری ها مسلط هستند.

الگوی سلطه تک قطبی آمریکا شکست خورده است. به گفته برژینسکی، در حال حاضر ایالات متحده و تمام جهان غرب با گذشته فرق می کند. این جهان رو به زوال گذاشته است. بدون اینکه علل این زوال را بررسی کنیم، باید به این اصل مهم

اشاره داشته باشیم که زوال غرب نتیجه سلطه «نخبگان» رباخوار بر جهان و سیاست جهانی سازی مالی، اقتصادی، فرهنگی و اطلاعاتی است که آنها دنبال میکنند. و شناسایی بحران غرب فقط بدان معناست که اکنون نخبگان آن به شیوه دیگر «استعمار» جهان متوسل می گردند.

بعد از آنکه ناتو در «قلب» اورآسیا مستقر شد، غرب با چالش جدیدی روبرو گردید. قیمت پیروزی های غرب، تنفر و بیگانگی با جهان و امتناع جهانیان از قایل شدن حق رهبری جهانی برای ایالات متحده است. ولی از قرار معلوم رهبری بدون حمایت گسترده توده های مردم جهان برقرار نمی شود. چطور می توان این تنفر در واقع جهانشمول از غرب (آمریکا) را خنثی کرد؟ متخصصین انگلیسی و آمریکایی به این پرسش پاسخ نوآورانه ای دادند. معلوم شد که اداره هرج و مرج راحت تر و سود آور تر است تا اداره نظم. پیشبرد الگوی غربی دموکراسی لیبرال بدون ارتباط با سرشت قومی، مذهبی و تمدنی کشورها و مناطق، بهترین وسیله برقراری هرج و مرج و بی نظمی در این کشورهاست. حتی یک نظریه کامل هرج و مرج هدایت پذیر و سازنده به وجود آمد. در شرایط هرج و مرج می توان به راحتی دولت - ملت ها را برچیده و افکار عمومی خسته شده از تکان ها و بی ثباتی را به اندیشه بازسازی سازمان ملل و تشکیل دولت جهانی رساند. سناریوی هرج و مرج هدایت پذیر جهانی و جنگ داخلی جهانی به منظور برقراری حکومت جهانی، جزء اختراعات توطئه شناسان نیست بلکه واقعیت اثبات شده ای است. هرج و مرج (بی نظمی، کمبود همه چیز و مصیبت هایی که ناگهان رخ داده باشند)، به عنوان بی کفایتی نخبگان ملی تلقی می شوند در حالی که فقط متخصصین امر می توانند دست «پشت پرده جهانی» را در این حوادث تشخیص دهند.

سؤال این است که چه کسی مدعی نقش «خمیر مایه» هرج و مرج جهانی است؟ ما «خمیر مایه» لیبرال ها و پیروان تروتسکی را که مورد علاقه غرب هستند، آگاهانه نادیده می گیریم. برای کشاندن منطقه خاور میانه بزرگ (و در آینده روسیه، آسیای مرکزی و چین) به هرج و مرج، خمیر مایه های بهتر از بین الملل کاذب اسلامگرا پیدا نمی شود. مهم نیست که اسلام گرایان از غرب تنفر داشته و آن را تمرکز و تبلور شر و قدرت شیطانی می دانند. مهم این است که در مرحله جاری تاریخی اهداف این دو طرف که از همدیگر تنفر دارند، به طور عینی مطابقت دارند. ناگهان می بینیم که آمریکا که مورد تنفر شرق است، همراه با فرانسه و انگلیس در یک طرف سنگر با نیروهایی قرار می گیرد که دیروز آنها را «خطر اساسی برای جهان» اعلام کرده بود.

سؤال مبنی بر اینکه در این ائتلاف چه کسی از چه کسی استفاده می کند، توسط قیام کنندگان مسلمان مطرح نمی شود. برای آنها مهم نیست که «بسمه کدمانی» یکی از رهبران مخالفان سوریه و وزیر خارجه شورای ملی سوریه در جلسات باشگاه بیلدربرگ شرکت کرده بود. آنها اعتقاد تعصب آمیز دارند که «خدا با آنهاست». آنها پیمان با غرب را فقط یک حرکت تاکتیکی بر روی تخته شطرنج بزرگ می دانند و اعتقاد دارند که وقتی به کمک غرب حریفان خود را از پای در آوردند، می توانند غرب را فریب دهند و بر آن چیره گردند. ولی این اشتباه بزرگی است زیرا غرب که قوی تر و بی اصول تر است، همیشه همه انواع جهادیون را در این بازی مغلوب کرده و خواهد کرد. آنها را سر اولین چرخش راه به زباله دان تاریخ خواهند انداخت. از منابع قابل اعتماد اطلاعات حاصل شده است که مشاوران انگلیسی - آمریکایی در سوریه مرتباً جهادیون را برای مرگ از دست نیروهای دولتی می فرستند که آنها را هر دفعه نابود میکنند. جهل در همه ادوار تاریخی باعث مجازات می شد.

نتیجه گیری ها با توجه به اوضاع جاری

به قول یک نویسنده آمریکایی، نباید فکر کرد که ناقوس خطر برای دیگران به صدا در آمده است زیرا وقتی صدای آن را می شنوی، این ناقوس تو است. کشورهای عربی و به خصوص پادشاهی عربستان سعودی که از طرف غرب در روند سرنگونی زورگویانه رژیم بشار اسد شریک شدند (نویسنده قطعاً طرفدار رژیم اسد نیست و خواهان آن است که حق شرکت در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۴ از او سلب شود و در سوریه اصلاحات جدی سیاسی اجرا شود)، در مسیر لغزان براندازی مبانی حقوق بین الملل قرار گرفته‌اند. این روند به سوریه ختم نخواهد شد. چه کسی می تواند به قربانی بعدی برنامه های سازندگان دولت جهانی تبدیل شود؟ شاید این تکلیف رژیم های حاشیه خلیج فارس و قبل از همه خود عربستان سعودی باشد؟ هیچ ضمانت پایداری حق حاکمیت و عدم مداخله از سوی «حامیان» خارجی وجود ندارد. خاندان بریتانیایی، آل سعود را تا آن حد خودی محسوب نمی کند تا در ساعت مشخص از آن دست نکشد. حامیان آمریکایی نظیر طایفه بزرگ «راکفلر» که عربستان سعودی را از بریتانیا در عوض حمایت آمریکا در جنگ با هیتلر (در سال ۱۹۴۰) گرفته بودند، آل سعود را نجات نخواهند داد. جهانخواران دمکراسیساز برای این کار بهانه خوبی دارند زیرا عربستان سعودی و کشورهای حاشیه خلیج فارس در جدول توسعه دمکراسی و حقوق بشر در پایین ترین قسمت در میان بدترین کشورها قرار دارند. از نظر راهبردی برای آل سعود مناسب نیست که همزمان در حالت تضاد و تنش شدید هم با اسرائیل باشد و هم با ایران و در همین حال به حمایت «عمو سام» که تضعیف می شود، امیدوار باشد.

اندیشه «خلافت عربی (سنی)» که آل سعود جدیداً مطرح کردند و غرب مخالف آن نیست، یک ترفند جدید است که برای چشم انداز تاکتیکی (برای ۱۰-۵ سال آینده) در نظر گرفته شده است. بعد از آن «خلافت» را به بایگانی فرستاده و کشورهای خاور میانه بزرگ را بازسازی کرده و مرزهای آنها را دوباره خواهند برید و این کشورها را از عناصر رادیکال پاکسازی خواهند کرد. این همان تله رویارویی دائمی سنی - شیعی است که امپراطوری مالی از طریق روسای کشورهای غرب، کشورهای عربی را بدان جلب می کند.

آیا جهان عرب راه جایگزین دارد؟ بله، دارد که این راه جایگزین در راستای برقراری پل های ارتباطی با همسایگان شمالی آنها، با ایران و روسیه و خروج سازنده از بن بست سوریه در چارچوب موازین حقوق بین الملل قرار دارد. محور دیگر، پیوستن فعالانه به فعالیت جنبش عدم تعهد است که اکنون تهران ریاست دوره های آن را بر عهده دارد. همچنین باید در علایق و پیمان های راهبردی خود بازنگری کنند که با موازین تمدن اسلامی سازگار نیستند. ضرورت جستجوی اهداف جدید ژئوپلیتیکی، مهمترین درسی است که کشورهای عربی باید از به اصطلاح «بهار عربی» بگیرند که تهران آن را «بیداری اسلامی» نامگذاری کرده است.

درباره نشست قریب الوقوع گروه ۱+۵. قاهره بهتر است یا استانبول؟

به گزارش روزنامه «واشنگتن پست»، دور جدید مذاکرات گروه ۱+۵ (روسیه، بریتانیا، چین، ایالات متحده، فرانسه و آلمان) با ایران در سطح سران نهادهای دیپلماتیک می تواند در روزهای ۲۹-۲۸ ژانویه در استانبول برگزار شود. روشن است که از نظر کشورهای غرب استانبول به عنوان محل ملاقات از هر نظر مناسب است. نه فقط به این خاطر که ملاقات در همین قالب در ماه آوریل سال گذشته در استانبول برگزار شده بود بلکه به چند علت مهمتر دیگر. سؤال فقط



این است که این علل که برای کشورهای غرب سودمند است، پاسخگوی منافع روسیه، چین و ایران می باشد یا خیر؟ چرا تغییر محل برگزاری ملاقات برای روسیه نه تنها امکان پذیر بلکه مطلوب است؟

ترکیه، شریک فعال بحران سوریه است که طرف دسته های مسلح غیر قانونی را گرفته و نه تنها در سطح حرف و سخن بلکه به وسیله اسلحه از آنها پشتیبانی می کند. موضع گیری ترکیه در حق سوریه از یک سو و روسیه، چین و ایران از سوی دیگر، با هم تضاد قطبی دارد. حوادث سال گذشته نشان داد که ترکیه عزم راسخی دارد که سیاست خود در زمینه «مسأله سوریه» را بالاتر از منافع همکاری با روسیه قرار دهد. همین امر باعث می شود که استانبول برای مسکو به عنوان میزبان ملاقات نامطلوب محسوب شود.

این هم روشن است که چرا استانبول برای دولت های غرب مناسب است. استقرار سامانه های «پتریوت» در خاک ترکیه به اندازه کافی ثابت کرده است که آنکارا خود را خارج از پیمان ناتو تصور نمی کند. در عین حال، بی ثباتی در منطقه خاور میانه وزن ترکیه را در پیمان آتلانتیک شمالی بالا برده و برای اردوغان دسترسی به هدف بزرگ وی یعنی شناسایی ترکیه به عنوان مجری اساسی منافع ناتو و غرب در منطقه و به دست آوردن امتیازات سیاسی و اقتصادی ناشی از این وضع حقوقی، را تسهیل می نماید. در این جو برگزاری ملاقات در استانبول، سهم مهمی در سرمایه سیاسی ترکیه ایفا کرده و به معنی شناسایی نقش آن به عنوان داور منطقه های می باشد. شناسایی غیر مستقیم مشروعیت رفتار ترکیه نسبت به سوریه باید به عنوان پاداش مکمل تلقی شود.

انتخاب استانبول به عنوان محل برگزاری ملاقات دربرگیرنده یک جنبه مهم دیگر است که غرب آن را در نظر گرفته و اردوغان آن را خوب درک می کند. حوادث در سوریه به تعبیری توسعه بحران داخلی سیاسی در ترکیه را فعال کرده است. اکنون سیاست خارجی و داخلی اردوغان، در حال تعادل ناپایدار بین اصول مصطفی کمال و بینش اسلام گرایانه نظریه پردازان حزب عدالت و توسعه، به جامعه ترکیه قرار دارد. در این سیاست جنبه های معینی از اسلام و اصول لاییک و عناصری از ارزش های سنتی یک کشور مسلمان و جامعه مصرفی غرب وجود دارد.

این سیاست با مقاومت فزاینده هم طرفداران سکولاریسم (که نیروهای مسلح و اعضای ساختارهای «دولت باطنی» تکیه گاه این قشر هستند) و هم نمایندگان محافل اسلامی روبرو می شود که در حول و حوش فتحالله گولن متحد شده اند. رویارویی دولت اردوغان و حزب عدالت و توسعه با این دو نیرو وارد مرحله جدید می شود. غرب با برگزاری مجدد مذاکرات مهم برای تمام خاور میانه در استانبول می خواهد موقعیت اردوغان و حزب وی در ترکیه را تقویت نماید. آنها در صدد هستند رگ غیرت ملی گرایانه ترک ها را به بازی گرفته و ضمن تأکید بر «نقش ویژه» ترکیه، به جامعه ترکی نشان دهند که همانا سیاست اردوغان است که برای ترکیه این رشد اعتبار بین المللی و شناسایی از طرف غرب را به ارمغان آورده است. آیا روسیه باید به «افزایش سرمایه» سیاسی یک عضو فعال ناتو مساعدت کرده و در بالا بردن اعتبار کشوری شرکت کند که سیاست آن صرفاً سیاست غربی است؟

ولی اگر استانبول مناسب نباشد، چه جای دیگری می تواند پیشنهاد شود؟ کدام محل احتیاطی از آن فهرست اماکن جایگزین باید انتخاب شود که سرویس های تشریفات به طور اتوماتیک برای داشتن گزینه های بیشتری تدوین می نمایند؟ برگزاری دور جدید مذاکرات ... در قاهره بیش از هر گزینه دیگر جوابگوی منافع روسیه، چین و ایران خواهد بود. اهمیت این کشور در معادلات خاور میانه روز به روز بیشتر می شود. روسیه با انتخاب قاهره برای میزبانی این جلسه معتبر و مهم بین المللی نه تنها مشکلات سیاسی را که ناگزیر در خاک ترکیه بروز خواهند کرد، برطرف میکند بلکه می تواند بازی پیشگیرانه ای بکند.

امروزه مصر به کشوری تبدیل می شود که بازیگران بزرگ منطقهای و بین المللی سعی می کنند آن را به مدار نفوذ خود جلب کنند. قطر از اجرای طرح مشترک ۱۸ میلیارد دلاری با مصر اطلاع داده است. و این در حالی است که ذخایر جاری ارز و طلای مصر (۱۵ میلیارد دلار) دربرگیرنده ۴ میلیارد دلار از دارایی و سرمایه گذاری قطر است. هفته گذشته محمد مرسى رئیس جمهور مصر و حمد بن جاسم آل ثانى نخست وزیر قطر با هم مذاکرات انجام دادند که با وجود انعکاس بسیار محدود خبری این مذاکرات می توان نتیجه گرفت که مصر را به طور فعال به مدار منافع شورای کشورهای عربی خلیج فارس و مآلاً به ائتلاف ضد سورى می کشانند. پادشاهی های خلیج فارس دلشان می خواهد که مرسى نسبت به سوریه موضعی را حفظ کند که سال گذشته در اجلاس سران کشورهای غیر متعهد در تهران بیان کرده و سپس به دلایل معینی از آن دست کشید. بدیهی است که در شرایط جاری روسیه و چین به کشانده شدن مصر به این فعالیت کمتر از همه احتیاج دارند زیرا عضویت مصر در ائتلاف ضد سورى تنها گام اول است که بعد از آن این کشور به ائتلاف های ضد ایرانی و ضد روسی ملحق خواهد شد که از آنجا فاصله زیادی تا بازگشت به گرایش غربی باقی نخواهد ماند.

عدهای از کارشناسان خاطرنشان میکنند که مصر ناگزیر به این گونه ائتلاف ها جلب خواهد شد زیرا این روند راه اندازی شده و نمی تواند بازگردانده شود. به نظر می آید که این اعتقاد زودرس است. گرایش سیاست خارجی قاهره هنوز تا آن حد روشن نیست که به ما تلقین میکنند. اگر روسیه و چین در شرایط جاری بر برخورد ویژه خود با نقش مصر در منطقه و با محمد مرسى به عنوان رهبر «مصر جدیدی» که گرایش غربی را رد کرده و علیه نظام استعمار نو قیام کرده است، تأکید کنند، برای گفتگوی آینده با این کشور شانس واقعی به دست خواهند آورد.

اگر قاهره به عنوان محل جلسه انتخاب شود، محمد مرسی شانس خود را از دست نداده و نقش مهم مصر در حل و فصل این مسأله را که مهمترین مسأله بین المللی است، مورد تأکید قرار خواهد داد. به علاوه، در پرتو دیدار رسمی قریب الوقوع محمود احمدی نژاد رئیس جمهور ایران از این کشور که برای اوایل ماه فوریه برنامه ریزی شده است، رئیس جمهور مصر ناگزیر ابتکارات صلحآمیز مهمی در جهت حل مسأله ایرانی مطرح خواهد کرد تا برای مذاکرات بین دو رهبر کشورهای کلیدی جهان اسلام جو مساعدی ایجاد نماید.

اگر روسیه بر برگزاری مذاکرات با ایران در قاهره پافشاری کند، به بالا بردن اعتبار محمد مرسی در داخل مصر کمک خواهد نمود. در وهله اول، غرب با پیشنهاد استانبول همینطور برای بالا بردن اعتبار اردوغان تلاش می کند. ولی فرق آن این است که روسیه در صورت انتخاب شدن استانبول از غرب دنباله روی خواهد کرد در حالی که «گزینه قاهره» به روسیه اجازه می دهد مبتکر یک سری حرکت های سیاسی شود.

یک عامل دیگر ناگزیر باید در رابطه با برگزاری مذاکرات در قاهره مطرح شود و آن «برنامه های اتمی محمد مرسی» است. مقتضیات اقتصاد مصر - مانند اقتصاد ایران - باعث می شود که این کشور دیر یا زود به توسعه انرژی اتمی صلحآمیز دست بزند. هر دو کشور با پیگیری تمام بر ایجاد منطقه عاری از سلاح های هسته‌ای در منطقه خاور میانه تأکید می کنند. حتی اگر قضیه از این زاویه در نظر گرفته شود، شرکت مصر در مذاکرات درباره برنامه هسته‌ای ایران حتی فقط به عنوان میزبان، می تواند نقش مثبت خود را ایفا کند، آن هم نه فقط در مرحله جاری بلکه از نظر چشم انداز آینده تأمین امنیت تمام منطقه.



ایران از دلار و یورو امتناع میکند: شروع یک فرآیند جدید!

محمود احمدی نژاد رئیس جمهور ایران در سال ۲۰۰۸ طی سخنانی در بیست و نهمین اجلاس شورای وزیران کشورهای عضو اوپک در اصفهان اظهار داشت: «افت قدرت خرید دلار، یکی از بزرگترین مسایلی است که اکنون فراروی جهان قرار گرفته‌اند. خسارات ناشی از افت قدرت خرید دلار بر اقتصاد جهانی و به ویژه اقتصاد کشورهای صادرکننده نفت اثر گذاشته است. لذا پیشنهاد خود را تکرار می‌کنم و اعلام می‌نمایم که سبد ارزها باید اساس معاملات نفتی را تشکیل دهد یا اینکه کشورهای عضو اوپک باید برای معاملات نفتی ارز جدیدی انتخاب نمایند».



روز ۱۷ ژانویه سال ۲۰۱۳ شمس الدین حسینی وزیر اقتصاد و دارایی ایران اظهار داشت که تهران در صدد است از کاربرد یورو و دلار در معاملات بازرگانی با شرکای خارجی خود دست بکشد و اینکه الگوی پرداخت های متقابل در تجارت خارجی دگرگون خواهد شد. این گزارش به هیچ عنوان نباید به عنوان یک خبر طنین انداز ناگهانی تلقی شود زیرا ما شاهد سیاست محکم و استوار مقامات جمهوری اسلامی ایران در جهت کاهش وابستگی به «دزدی دریایی» اقتصادی زیر «پرچم سبز» دلاری هستیم.

امروزه ایران به اجرای برنامه‌های پرداخته است که در صورت کامیابی می‌تواند به طور مؤثر مبنای نفوذ دلار به عنوان ارز ذخیره جهانی را بر انداخته و سرآغاز روند امتناع از آن در پرداخت های متقابل شود. تصمیم تهران مبنی بر پایان دادن به پرداخت ها با دلار و یورو، تصمیم منطقی است. این وسیله مؤثر دور زدن رژیم تحریم هایی است که آمریکا و اتحادیه اروپا برای وادار کردن ایران به ترک برنامه هسته‌ای علیه این کشور اعمال کرده اند. این تصمیم صرف نظر از اعتراضات واشنگتن، لندن یا بروکسل از حمایت کشورهای دیگر برخوردار خواهد شد.

مسئله این است که غرب با رفتار یکجانبه خود برای چین، ژاپن، کره جنوبی و هند یعنی کشورهایی با اقتصاد در حال رشد سریع و بزرگترین مصرف کنندگان مواد هیدروکربنی ایرانی مشکلات جدی به وجود آورد. ایالات متحده ضمن اعمال تحریم ها به مقامات دولتی این کشورها اطمینان داده بود که کاهش خرید نفت ایرانی به وسیله صادرات از عربستان سعودی جبران خواهد شد. ولی این برنامه عملی نشد و عربستان سعودی تولید نفت را تا پایین ترین سطح از آغاز سال ۲۰۱۲ کاهش داده است. از آمار تازه روزنامه «تایمز مالی» بر می آید که در این پادشاهی تا دسامبر سال ۲۰۱۲، ۹٫۵ میلیون بشکه نفت در روز (به جای ۱۰٫۹ میلیون بشکه که برای جایگزینی نفت ایرانی لازم بود) تولید می‌شد.

علاوه بر آن، تحریم ها باعث شد که کشورهای واردکننده نفت ایرانی نتوانند بهای این صادرات را به یورو و دلار بپردازند. ولی کشورهای خریدار نفت در این شرایط راه دیگری پیدا کرده و صادرات ایرانی را به یوان، چینی، ین ژاپنی، روبیه و حتی روبل روسی پرداخت می‌کنند که آمریکا نمی‌تواند جلوی این پرداخت ها را بگیرد. در سال گذشته ترکیه راه دور زدن تحریم های ضد ایرانی را نشان داد. اواخر سال مقامات ترکیه اعتراف کردند که گاز ایران را به لیره ترکی پرداخت میکنند درحالی که ایران

با این پول طلا می خرد که ترکیه تنها طی نه ماه سال گذشته به جمهوری اسلامی ایران طلای معادل ۶,۴ میلیارد دلار فروخته است. یک عامل مهم دیگر باعث علاقه بیشتر کشورهای دیگر و از جمله تولید کنندگان نفت به تصمیم مقامات ایران مبنی بر امتناع از دلار می شود. واقعیت این است که تضعیف و نوسان نرخ دلار جدیداً بر ذخایر ارزی این کشورها اثر منفی گذاشته است.

رسانه‌های گروهی با شتاب بیانیه مقامات ایرانی را گام تبلیغاتی اعلام کردند که باید بحران اقتصاد ایران را پنهان نماید. این ادعاها درباره «بحران»، کار وجدان یا بی وجدانی روزنامه نگاران غربی است. ولی تحلیلگران معتبر تر غربی خاطرنشان میکنند که تهران از شریک مطمئنی برخوردار است که همکاری با او در بورس ها به ایران امکان رسیدن به شکوفایی را می دهد در حالی که واشنگتن از مبارزه با این شریک ایران بر سر حفظ انحصار دلاری می ترسد. این کشور چین است. نیازهای اقتصاد چین به نفت خام دوباره افزایش یافته و بر طبق گزارش «چاینا دیلی»، اکنون برابر ۹,۷ میلیون بشکه در روز است. با وجود اینکه در سال گذشته کاهش نسبی صادرات نفت ایران به چین مشاهده شده بود، اکنون طرفین درباره نه تنها بازگشت به سطح سابق صادرات بلکه درباره افزایش صادرات نفت ایرانی به چین صحبت میکنند.

چین بیانات واشنگتن درباره تحریم های ضد ایرانی را نادیده گرفته و فقط منافع اقتصاد خود را در نظر می گیرد. در شرایطی که ایران نفت خود را به قیمت های مناسب تر از رقیبان دیگر در آمریکای جنوبی و خاور میانه می فروشد، برای اعضای دیگر اوپک دشوار خواهد بود حضور خود را در بازار رو به رشد چین گسترش دهند.

همین وضع در روابط با هند شکل می گیرد که در تابستان سال ۲۰۱۲ که با اوج تحریم ها مصادف شده بود، افزایش واردات حامل های ایرانی انرژی به میزان بیش از یک سوم را اعلام نمود. البته در این زمینه اوضاع صاف و هموار نیست زیرا تحریم ها در بخش مالی، مشکلات جدی پرداخت ها را سبب شده است که بی ثباتی نرخ روپیه هندی این مسأله را شدت می بخشد. این امر تا پاییز سال گذشته باعث کاهش نسبی حجم خرید حامل های انرژی شده بود ولی اکنون صادرات ایرانی به سطح قبلی باز می گردد.

باید اعتراف کرد که تحریم ها بدون تردید به اقتصاد ایران لطمه زده است. درآمد های بودجه کشور به میزان حدود ۴۰٪ کاهش یافته و حتی رشد ۸۵ درصدی جمع آوری مالیات و کار با موفقیت گمرک تا کنون اوضاع را تنظیم نکرده است. تحریم ها قبل از همه به مردم عادی ایران لطمه زده و داروها و کالاهای مایحتاج عمومی را از دسترس آنها خارج ساخته است. گروه های وابسته اجتماعی، قبل از همه کودکان، معلولین و سالمندان از تحریم ها رنج می برند. جدیداً معاون وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی اعلام کرد که صندوق بازنشستگی ایران در آستانه ورشکستگی قرار دارد. در این شرایط چرا در بیانات تحلیلگران غربی درباره تصمیم مسئولین جمهوری اسلامی ایران مبنی بر امتناع از پرداخت ها به یورو و دلار، نگرانی پنهان نشدنی شنیده می شود؟

این تنها مسأله صادرات نفتی نیست ولو اینکه الگویی که ایران ایجاد می کند، خطرناک است و می تواند توسط صادر کنندگان دیگر تکرار شود. به احتمال قوی، علت این امر آن است که تحریم ها نتیجه ای داد که با انتظارات غرب مغایرت دارد. ما به جای فروپاشی اقتصاد ایران شاهد رشد بعضی شاخه های آن هستیم که با نفت ارتباط ندارند. علی خامنه‌ای رهبر روحانی و

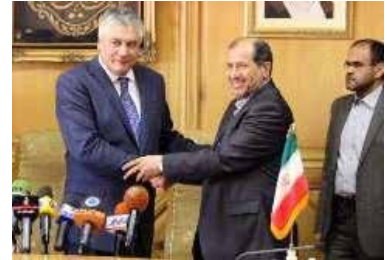
محمود احمدی نژاد رئیس جمهور ایران به دفعات اعلام کرده‌اند که بر طرف کردن وابستگی به نفت باید به عنوان هدف توسعه جمهوری اسلامی ایران در نظر گرفته شود.

این فقط شعار و آرزوی نیک نیست. ایران بر اثر تحریم های غربی کمتر از گذشته می تواند از خارج فولاد بخرد. در این شرایط ایران صادرات سنگ آهن را به طور قابل توجهی کاهش داده و تولید داخلی فولاد را افزایش داده است. مقامات ایرانی در صدد هستند در سال آینده از واردات محصولات فولادی کاملاً دست بکشند. ایران در صدر کشورهای منطقه از نظر تولید خودروهای ساخت داخلی قرار می گیرد. رؤسای گروه خودروسازی «بهمن» جدیداً اعلام نمودند که این گروه در ساخت مرکز سوم خودروسازی در استان خوزستان با ظرفیت ۱۵۰ هزار خودرو در سال سرمایه گذاری میکند. این کشور امروزه هر سال به شبکه واحد نیروی برق خود ۴,۵-۵ هزار مگاوات اضافه میکند (به عظمت این رقم توجه کنید!) و تولید جمعی نیروی برق در ایران بالغ بر ۶۷ هزار مگاوات شده است (گفتنی است که ظرفیت نیروگاه اتمی معروف بوشهر فقط ۱۰۰۰ مگاوات می باشد). ایران نیازهای خود را به نیروی برق تماماً تأمین کرده و مازاد آن را به اکثر کشورهای همسایه صادر می نماید. صادرات نیروی برق ایران به ۱ میلیارد دلار در سال رسیده که در حال حاضر مذاکرات درباره صدور نیروی برق از ایران به سوریه و لبنان و به کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس از طریق کابل زیر دریایی در جریان است. تردیدی نیست که شعاع این صادرات گسترش خواهد یافت. اگر همه این واقعیات در نظر گرفته شود، تصویر اوضاع به صورت دیگری به نظر می آید. ایران پیش از اینکه از پرداخت ها به دلار و یورو بابت صادرات بعدی نفت دست بکشد، حوزه کاربرد این ارز ها در منطقه عظیمی از خاورمیانه تا چین را منقبض می نماید.

البته باید واقع بین باشیم و از اغراق خودداری نماییم. تصمیم ایران فوراً موجب فروپاشی منطقه دلار و منطقه یورو نخواهد شد. ولی این تصمیم سر آغاز فرایند جدی و مهم ظهور سامانه های پرداختی جایگزین سامانه های غربی است که به تدریج چین، روسیه و کشورهای دیگر با خرسندی به آنها ملحق خواهند شد که این واقعیت عینی جهان امروز است. درک این واقعیت که یک روند در این زمینه شروع شده و اینکه دلار به عنوان ارز فراملیتی به حاشیه صحنه انداخته می شود، باعث عصبی شدن واقع بین ترین تحلیلگران غرب شده است.

سفر وزیر کشور روسیه به ایران: دیدار تشریفاتی یا رویدادی مهمتر؟

یکی از مهمترین رویدادها در روابط بین روسیه و ایران بازتاب بسیار محدودی داشت که به چند سطر در گزارش های خبرگزاری های روسی ختم گردید. در این گزارش ها آمده بود که «در جریان دیدار کاری ولادیمیر کلوکولتسوف وزیر فدراسیون روسیه از ایران، موافقتنامه های درباره اتحادیه حقوقی بین وزارتخانه های کشور روسیه و جمهوری اسلامی ایران به امضا رسید. این اولین موافقتنامه است که در آن اشکال و روشهای



تعامل در زمینه مبارزه با جنایات و بزهکاری تعیین گردیده است». بدیهی است که طیف مسایل مورد بحث، شناسایی مواضع طرفین و تعیین منافع مشترک به مراتب گسترده تر و فشرده تر از آن بود که در گزارش های رسانه های گروهی به مخاطبین روس تقدیم شد. وظیفه ماست که این کمبود را اصلاح کنیم.

قبل از همه باید گفت که وزیران کشور قبول کردند که مسایل امنیت فراروی دو کشور، نه تنها چگونگی مشترک بلکه منشأ مشترک دارند و آن ترانزیت مواد مخدر از افغانستان و قاچاق از طریق آذربایجان که در حول و حوش آن دسته های پایدار جنایی شکل گرفته اند و نیز موج افراط و تروریسم است که آسیای مرکزی را فرا می گیرد و متاستاز خود را به روسیه و ایران بیرون می اندازد. این فقط بخشی از فهرست تهدیدها و چالش هایی است که برای هر دو کشور مشترک است.

اصل کار، که ماهیت مذاکرات به عمل آمده است نیز شایان ذکر است. اشتراک تهدیدها در گذشته نیز به رسمیت شناخته شده بود ولی برای اولین بار در این سطح بالا اعلام شد که روسیه و ایران اهداف اساسی این خطرات و آماج غایی بی ثباتی هستند که در منطقه ایجاد می شود. در حالی که سیاستمداران روس در گذشته ضمن شناسایی این خطرات تأکید می کردند که می توانند آنها را به تنهایی یا به کمک «جامعه بین المللی» انتزاعی و نامشخص حل کنند، اکنون درک این واقعیت حاصل شده است که بدون همکاری تنگاتنگ با ایران نمی توان در مناطق قفقاز جنوبی و آسیای مرکزی تأمین امنیت کرد.

درک این واقعیت ناظر بر برداشتن بسته های از گام های مشخص در جهات مختلف است. طرفین بر همین اساس خواهان طراحی تدابیر مشخص همکاری در زمینه پاسداری از مرزها، ایجاد پایگاه واحد داده های اطلاعاتی درباره بعضی مسایل، طراحی مکانیزم همکاری های روزمره و تبادل تجربه عملی بین افراد پلیس دو کشور و حتی برگزاری نمایشگاه های وسایل فنی و ایجاد دوره کارورزی افراد پلیس شدند. این هم اهمیت فراوانی دارد که پیشگیری از بزه کاری، فعالیت های مشترک در زمینه مبارزه با تروریسم سایبرنتیک به عنوان خطر جدیدی که طی چند سال اخیر در برابر دو کشور قد علم کرده، در میان اقدامات عملی در نظر گرفته شده است. مرکز مطبوعاتی وزارت کشور روسیه موافقتنامه امضا شده را خیلی دقیق به عنوان «اتحادیه حقوقی» بین وزارت کشور روسیه و جمهوری اسلامی ایران تعبیر کرد. در بیانیه مطبوعاتی وزارت کشور آمده است: «این اولین موافقتنامه های است که در آن اشکال و روش های تعامل در زمینه مبارزه با بزه کاری تعیین گردیده است».

همانطور که می بینید، همه تصمیمات بسیار دقیق و مشخص است. رویداد مهمی اتفاق افتاده است که پایه های همکاری بین دو کشور در سطح کیفی جدید را پی ریزی کرده است. سندی به امضا رسید که اهمیت آن برای امنیت منطقهای زاید الوصف است. ولی چرا انعکاس این رویداد با این همه رخوت و بی میلی توأم شد؟ فقط دو علت قابل تشخیص است. یکی از آنها در اذهان «طبقه سیاسی» روسیه (سیاستمداران صحنه علنی، روزنامه نگاران و کارشناسان) نهفته شده است. علت دوم در ویژگی های سیاست خارجی در «محور شرقی» و به طور مشخص تر در سیاست نسبت به ایران نهفته شده است.

طبقه سیاسی روسیه با یک سری مفاهیم مجرد تفکر کرده و اشکال مثالی ساختار داخلی و خارجی را می سازد که این یک ساختار فکری بی اساس و غیر واقعی نظیر «اسب گرد در خلأ» می باشد. طبیعی است که در این ساختارهای انتزاعی برای دستگاه انتظامی و نیروی دولتی جایی نیست و به جای این مفاهیم، ساز و کارهای تصنعی و انتزاعی مانند «دست بازار»، «معنویت»، حقوق اقلیت ها و غیره وجود دارند. از اینجا به طور منطقی بر می آید که هر کاری که نمایندگان سازمان های انتظامی روسیه انجام می دهند، ذاتاً فاسد است یا شایان توجه نیست. برای طبقه سیاسی روسیه هیچ اهمیتی ندارد که ایران طی ده سال اخیر در مقابله با ترانزیت مواد مخدر ۴۴۰۰ نفر از افراد پلیس و مرزبانان را از دست داده و در شرایط تحریم ها بیش از ۷۰۰ میلیون دلار خرج نموده است. ولی اینکه در جمهوری اسلامی ایران فروشندگان بزرگ مواد مخدر را به دار می زنند، موضوع دیگری است که طی ماه ها این حادثه را به عنوان نشانه آشکار «رژیم خونین تاریک اندیش و مرتجع» مزه مزه میکنند. چطور می توان به کشوری که حقوق سران مافیای مواد مخدر را بی پرده نقض میکند، اجازه داد که صاحب برنامه هستهای خود شود؟!

افراد نیروی انتظامی روسیه «روی زمین» و نه در فضای آرمانی کار می کنند. آنها نه با مفاهیم انتزاعی بلکه با مفاهیم مشخص و واقعی تفکر میکنند و حاضرند برای تأمین امنیت کشور (و از جمله امنیت «طبقه سیاسی») گام هایی بردارند که با ناراحتی غرب و غربگرایان روس روبرو می شوند. به همین علت وزارت کشور روسیه در برقراری روابط سطح جدید با جمهوری اسلامی ایران پیشدستی کرده است. به همین علت امروزه دبیر شورای امنیت روسیه با همتایان ایرانی خود بیشتر ملاقات میکند تا سیاستمدارانی که «نگران مسایل امنیت» هستند. به همین علت سازمان فدرال امنیت روسیه بر از سرگیری اجرای موافقتنامه با ایران درباره تبادل اطلاعات مورد علاقه طرفین تأکید میکند که در زمان ریاست جمهوری دمیتری مدودف رد شد. البته این کارهای نهادهای انتظامی روسیه تا حدودی از حیطة تخصص حرفهای آنها پا فراتر می گذارد. ولی اینجا باید به علت دوم عدم فعالیت روسیه اشاره کرد و آن بی نظم و واکنشی بودن سیاست کشور در محور شرقی است.

واقعیت در این زمینه از چه قرار است؟ اولاً، ایران به قدرت منطقهای اقتصادی تبدیل می شود در حالی که از نظر نفوذ سیاسی تا کنون چنین قدرتی شده است. ثانیاً، بدون مشارکت مستقیم ایران نمی توان گره های اساسی مسایل منطقهای یعنی مسایل افغانستان، جهادیون، ناگورنی قره باغ و خزر را گشود. ثالثاً، شرکت ایران در سازمان همکاری شانگهای به عنوان عضو برابر حقوق می تواند کارآیی و نفوذ منطقهای این سازمان را افزایش دهد. رابعاً، هر زمانی که روسیه با ایران تعامل می کرد (در زمینه تاجیکستان، چین و اکنون سوریه)، موفق می شد گرایش توسعه اوضاع در جهت نامناسب برای مسکو را بر گردانده و خنثی نماید. خامساً، رشد صنعتی ایران برای شرکت های روسی بازارها و چشم اندازهای جدیدی می گشاید. ولی روسیه نسبت به ایران مواضع مشخصی اتخاذ نمی کند. برای توجیه خط مبهم سیاست خارجی به «انعطاف دیپلماتیک» و تلاش برای حفظ

آزادی مانور استناد میکنند. ولی در حقیقت امر تمام سیاست روسیه نسبت به ایران با عنایت به نیازهای آنی مناسبات روسی-آمریکایی شکل می گیرد. در حالی که بین دو کشور مکانیزم راینی های دائمی و تبادل نظر حتی در سطح کارشناسان تنظیم نشده است، چطور می توان درباره خط سیاسی یا نظریه سیاسی صحبت کرد؟

فرمول بندی مواضع با تحقق بخشیدن آن و طراحی محتوای اطلاعاتی سیاست و گام های عملی در این زمینه فرق می کند. در حال حاضر هر مسأله توسعه همکاری با ایران در انبوه هماهنگی های اداری بین وزارتخانه ها و نهادهای مختلف غرق می شود که این امر عمدتاً دو علت دارد. اولاً، اکثریت مطلق کارمندان دولت روسیه از معاون وزیر تا رئیس اداره وزارتخانه یا نهاد دیگر، در محور غربی احساس آسایش و راحتی بیشتری می کنند و به عبارت دیگر غرب گرا هستند. بدیهی است که این روحیه آنها بر منافع مشخصی استوار است که به منافع دولتی ربطی ندارد. ثانیاً، مسئولین روس در محور ایران ناآگاه و فاقد هر گونه صلاحیت هستند. نقطه نظرها و مواضع آنها اغلب بر اساس ارزیابی های رسانه های گروهی غرب شکل می گیرد که لغایت غرضجو هستند و تصویری را می کشند که با واقعیات ایران معاصر هیچ وجه اشتراکی ندارد. ایرانشناسان حرفه ای وجود ندارند و قحطی نیروی متخصص در «محور شرقی» چه در محیط سیاسی و چه در محیط کارشناسی ابعاد بحرانی پیدا کرده است. به عبارت مجازی، روسیه در این محور یک «نقطه خالی» دارد که دولت ما طبق معمول این نقطه خالی را با نمایندگان سازمانهای انتظامی پر می کند. آنها بر خلاف طبقه سیاسی حراف و بدخواه، پیشنهادهای مشخصی دارند که بر اساس واقعیات اجتماعی و اقتصادی و با عنایت به مقتضیات امنیت ملی فرمولبندی شده اند. به نظر می آید که ولادیمیر پوتین باید بالاخره به منظور اصلاح این وضع مقام دستیار ویژه یا فرستاده ویژه در امور ایران (با عنایت به اهمیت ویژه این کشور) را ایجاد کند تا این مقام بتواند فعالیت نهادهای روسی در محور ایرانی را هماهنگ کند. او باید پیشنهاد های مشخصی درباره تمام طیف مناسبات روسی-ایرانی را طراحی کرده و روی میز رئیس جمهور بگذارد تا به این کار تحرکی بدهد.

در رابطه با سفر وزیر کشور روسیه به ایران باید بگوییم که مدتی بعد اهمیت و ابعاد حقیقی گامی که ولادیمیر کلوکولتسوف و مصطفی نجار همتای ایرانی وی برداشتند، درک خواهد شد. فرصت معینی لازم است تا مکانیزم های اجرای موافقتنامه امضا شده در تهران شکل گرفته و آغاز به کار کند. طرفین روس و ایرانی پنهان نمی کنند که راه طولانی در جهت بخشیدن محتوای مشخص به این موافقتنامه در پیش است. ولی اهمیت فوق العاده این فرآیند بدان است که این حرکت در جهت درستی است.

ایران: بعضی نتایج سال ۲۰۱۲

ایگور پانکراتنکو

سال ۲۰۱۲ که گذشت، در زندگی جمهوری اسلامی ایران مملو از رویدادهای شادی بخش یا نگران کننده، رویدادهای مهم کشوری و نیز حوادث دارای اهمیت منطقه‌ای و حتی جهانی بود. البته می‌توان فهرستی از ۵، ۱۰ یا حتی ۵۰ رویداد مهم ایران یا پیرامون آن را تدوین کرد ولی این کار جالب به نظر نمی‌آید. بالاخره هر یک از رویدادها، منعکس کننده گرایش معینی است که مشکل بتوان آن را با چارچوب‌های زمانی محدود کرد. لذا بهتر است که درباره



گرایش‌هایی صحبت کنیم که سیاست خارجی و داخلی جمهوری اسلامی ایران را در سال گذشته تعیین کرده و مطمئناً در سال جاری به قوت خود باقی خواهند ماند. از اول مایلم خاطرنشان کنم که انتخاب گرایش‌هایی که در این مقاله وصف می‌شوند، انتخاب خالص ذهنی و منعکس کننده دیدگاه شخصی نویسنده درباره فرآیندهای جاری در ایران است. اگر چیزی از قلم افتاده باشد، این بدان معنی نیست که آن رویداد نه چندان جالب، کم‌اهمیت یا ناآشنا برای نویسنده باشد. قالب مقالات «ایران رو» حجم مطالب را به طور نسبتاً شدید محدود می‌کند. لذا گاهی نمی‌توان همه مطالب مورد علاقه نویسنده را در قالب دو هزار کلمه که سردبیر تعیین کرده است، گنجاند.

غوغا بر سر ریال

سال ۲۰۱۲ به ظاهر پیچیده ترین سال در تاریخ اقتصاد جمهوری اسلامی ایران بود (البته اگر سال ۱۹۹۴ و عواقب آزاد سازی اقتصاد در دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی را نادیده بگیریم). روز ۳ ژانویه سال ۲۰۱۲ نرخ برابری ریال ایران به میزان ۱۲٪ افت کرد و مردم در خیابان‌های تهران جلوی مراکز فروش ارز خط کشیدند که این اولین واکنش «بازار تهران» به امضای قانون درباره تحریم‌های علیه نظام مالی جمهوری اسلامی ایران (HR 1540) توسط باراک اوباما به تاریخ ۱ ژانویه بود. «محمود بهمنی» رئیس بانک مرکزی ایران این وضع را با دقت تمام ارزیابی کرد و گفت: «افت نرخ ریال فقط علل روان شناختی داشت».

کارشناسان غربی آن بیانات را فقط با طعنه تفسیر کرده و گویا فراموش نمودند که جامعه ایرانی طی چند ماه تا ۱ ژانویه تحت فشار شدید خبری و اطلاعاتی خارجی قرار داشت که اوج آن با گزارش آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و تشدید اوضاع در تنگه هرمز مصادف شد. رسانه‌های گروهی غربی و اسرائیلی فریاد می‌زدند که مسأله بمباران‌ها و عملیات تعرضی حل شده است و اینکه «نقشه‌های فضایی دم دست گذاشته شده و ناوبران مسیرها را تعیین میکنند». مخالفان داخلی قدم به قدم داد می‌زدند که فاتحه رژیم خوانده شده است. در نتیجه این فشار، بازار تهران به هم ریخت و مردم دویدند که دلار، درهم امارات و طلا بخردند. ولی شایعات درباره سقوط اقتصاد ایران اغراق آمیز بود زیرا دولت به سرعت نظارت بر اوضاع را به خود اعاده کرد.

البته اوضاع اقتصادی پیچیده تر از آن بود. در شرایطی که جمهوری اسلامی ایران از منطقه دلار و یورو منزوی شد، مشکلات در زمینه پرداخت ها بابت صادرات نفت بروز کرد که این امر بر بودجه دولتی اثر منفی گذاشت. علاوه بر آن، واشنگتن و بروکسل موفق شدند وارد کنندگان اساسی حامل های انرژی ایرانی (قبل از همه ترکیه و ژاپن) را متقاعد کنند حجم واردات را کاهش دهند. نمایندگان عربستان سعودی به چین و کره جنوبی اطمینان دادند که می توانند با صادرات خود کمبود صادرات ایرانی را جبران کنند که این کار روغن به آتش ریخت.

ولی در این زمینه اصل کار نه کاهش صادرات بلکه بحران سیستم پرداخت های متقابل بود. بدیهی است که مسئولین ایرانی دست روی دست گذاشته در انتظار این سناریو ننشسته و در سال ۲۰۰۹ به اجرای برنامه برطرف کردن محاصره مالی پرداخته بودند. در این شرایط ذخایر طلای ایران از طریق خرید طلا از ترکیه و امارات افزایش یافته و پرداخت ها با چین و هند به صورت جزئی به ارز های ملی تبدیل شد. ولی برای ایجاد سامانه پرداخت ها بدون دلار، فرصت کافی نبود. اکنون می توان درباره صحت تصمیم دولت محمود احمدی نژاد مبنی بر ایجاد مرکز مبادله ارز که بایستی ارز آمریکایی را در اختیار وارد کنندگان بگذارد و نیز درباره تطبیق نرخ ریال با نیاز های این مرکز در ماه اکتبر، بحث زیادی کرد ولی بدیهی است که این کار رشد انفجاری نرخ دلار در بازار داخلی، افت نرخ ریال و بالا رفتن نرخ تورم را تحریک کرد.

ولی اوضاع واقعی ایران به اندازه آنچه که گفته می شود، بحرانی نیست. تنزل نرخ برابری ریال به جمهوری اسلامی ایران و مردم این کشور ضربه حساسی وارد کرد ولی آنها نه تنها ایستادگی کردند بلکه حاضرند تلافی جویی بکنند که موجبات این کار فراهم شده است. وعده های آل سعود مبنی بر جایگزین کردن صادرات ایرانی با نفت سعودی، باد هوا بیش نبود. کره جنوبی طی ۱۱ ماه اول سال ۲۰۱۲ صادرات خود را به ایران در عوض حامل های انرژی به میزان ۷,۱٪ افزایش داد و حالا حجم کلی صادرات به ۶ میلیارد دلار نزدیک می شود. چین بر عزم راسخ خود برای افزایش خرید های نفت ایران در سال ۲۰۱۳ تأکید نمود. ولی آنچه که برای دلار و یورو از همه بدتر است، این است که به ظاهر سامانه پرداخت ها بدون توسل به این دو ارز جامه عمل می پوشد. ایران با اتکا بر سیاست مالی پکن مصمم است تا در پرداخت های خود به طور کلی از دلار امتناع کند. تعداد فزاینده کشورها و از جمله صادر کنندگان نفت حاضرند از ایران الگو بگیرند.

اقتصاد مقاومت: «وقتی نفت ما را نمی خواهید، فناوری خواهید خرید»

روز ۲۳ اوت آیت الله علی خامنه‌ای رهبر معظم ایران از دولت کشور به ایجاد «اقتصاد مقاومت» دعوت کرد که بتواند با تحریم های بین المللی مقابله کند. البته این اصطلاح جدید ادامه خط «جهاد اقتصادی» است که رهبر در سال ۲۰۱۱ اعلام کرده بود. هم جهاد اقتصادی و هم اقتصاد مقاومت ناظر بر آن است که جمهوری اسلامی ایران باید وابستگی خود به صادرات حامل های انرژی را به طور چشمگیری کاهش دهد و به صدور فناوریها و محصولات بخش غیر نفتی دست بزند.

در حال حاضر صادرات نفت خام قریب به ۸۰٪ صادرات ایران را تشکیل می دهد. تقریباً ۸۰٪ واردات ایران را ماشین آلات صنعتی و محصولات نیم ساز صنعتی تشکیل می دهند. برطرف کردن این فرمول وابستگی «۸۰/۸۰» هدف اساسی جهاد اقتصادی است. منظور ریاست جمهوری اسلامی از «اقتصاد مقاومت» رسیدن به این هدف طی مدت کوتاه تر از برنامه های قبلی است.

محمود احمدی نژاد جدیداً با لحن همشگی خود اظهار داشت که ایران در صورت فروش فناوری ها و نه نفت، می تواند درآمدهای ۱۰ برابر بیشتری داشته باشد. همانطور که انتظار می رفت غرب با موج تفسیرهای طعنآمیز به این حرف ها واکنش از خود نشان داد. ولی با توجه به توسعه واقعی صنایع و علم در ایران این طعنه بی اساس می شود. در سال ۲۰۱۱ انجمن سلطنتی لندن طی گزارشی اعلام کرده بود که ایران می تواند فقط تا ۳ سال آینده به بزرگترین قدرت جهان اسلام از نظر فناوری ها تبدیل شود. ۳ فوریه سال ۲۰۱۲ این پیشبینی جامه عمل پوشید: در آن روز به مناسبت سی و سومین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی در ایران ماهواره ملی ایرانی «نوید علم و صنعت» با موفقیت پرتاب و به مدار فضایی تعیین شده رسانده شد.

فکر نمی کنم برشماری دستاورد های ایران در زمینه فناوری ها در سال های ۲۰۱۲-۲۰۱۱ لازم باشد. جا دارد تنها یک شاخه صنایع ذکر شود که وضعیت آن می تواند برای خواننده روس جالب باشد. منظورم نانو فناوری است که در روسیه در زمان ریاست جمهوری «دمیتری مدودف» مرحله «رشد سریع» را طی کرد. به گفته «سعید سرکار» دبیر ستاد ویژه «توسعه فناوری نانو»، در حال حاضر جمهوری اسلامی از نظر توسعه این فناوریها در مقام اول در میان کشورهای اسلامی و در مقام دوازدهم جهانی قرار دارد. بر طبق اطلاعات دانشگاه کالیفرنیا، ۱۲٪ مقالات علمی محققان ایرانی به نانوفناوری اختصاص دارد. حداقل ۱۵۰ شرکت در ایران در این بخش مشغول به کار هستند و رشته های مرتبط با صنعت نانو به طور منظم در ۱۷ دانشگاه ایران تدریس می گردند. بعضی محصولات ایرانی که با استفاده از نانو فناوری ساخته شدند، به خارج صادر می شوند یا در آینده نزدیک می توانند صادر شوند.

البته جمهوری اسلامی ایران بر سر راه توسعه علمی و تکنولوژیکی خود با مشکلات عدیدهای روبرو میشود که تحریم ها مهمترین این مشکلات نیست. در حال حاضر فقدان برخورد سیستمی و نبودن راهبرد بلندمدت مشاهده می شود که همین امر مسئولین کشور را به بذل تلاش ها برای ایجاد مبنای واحد نظری و راهبرد مربوط ملی وادار میکند که امکان یک جا آوردن تلاش های مجزا و ایجاد مکانیزم واحد را بدهد. هدف این کوشش ها، اعمال نظارت دولتی بر توسعه و به کار گیری فناوری هایی است که بین طرح های متعدد پخش شده اند. به یقین می توان گفت که «جهاد اقتصادی» در سال گذشته و در سال جدید به تدریج به «جهاد علم و فناوری» تکامل خواهد یافت.

فراز در نشیب های جمعیتی

جمهوری اسلامی ایران و تمام جامعه ایرانی نه تنها با مسایل اقتصادی بلکه با چالش جدیدی در رابطه با شاخص های جمعیتی روبرو شده است. در حالی که شاخص های مهمی چون امید به زندگی (۶۹ سال برای مردان و ۷۲ سال برای زنان در سال ۲۰۱۱) رشد میکند و هزینه های بخش بهداشت معادل ۳,۹٪ تولید ناخالص ملی را تشکیل می دهد، در ایران کاهش پایدار نرخ زاد و ولد مشاهده می شود: از ۶,۶ تولد به ازای یک زن در سال ۱۹۷۷ تا ۱,۹ تولد به ازای یک زن در سال ۲۰۱۱. این کاهش زاد و ولد به خصوص در مناطق روستایی به چشم می خورد که آنجا رقم مذکور از ۸,۱ تا ۲,۱ تنزل یافته است. گفتنی است که در اروپا این افت شدید ظرف ۲۰۰ سال حاصل شد.

رشد جمعیت ایران که در سال های ۲۰۰۸-۲۰۰۷ به اوج خود رسید، متوقف شد و سپس سیر نزولی خود را آغاز نمود. برای اینکه خطیر بودن اوضاع بهتر درک شود باید گفت که در ماه اوت سال ۲۰۱۲ برنامه ملی تنظیم خانواده و تأمین مالی این برنامه قطع شده و به جای آن برنامه زاد و ولد و سلامتی پیاده می شود که بر تأمین تندرستی مادران و کودکان تأکید می کند. برنامه های دیگر در جهت تشویق زاد و ولد که شامل بسته های از امتیازات اجتماعی هستند، طراحی می شوند.

البته یک مانع جدی که با اوضاع اجتماعی و اقتصادی کشور ارتباط دارد، بر سر راه برطرف کردن پدیده های بحرانی در زمینه زاد و ولد وجود دارد که تلاش ها در این زمینه (افزایش زاد و ولد) یکی از گرایش های اساسی توسعه جامعه ایرانی در سال گذشته را تشکیل داده و در سال جدید نیز تشکیل خواهد داد. بر طبق گزارش مرکز آمار ایران، نرخ بیکاری جوانان ۱۵ الی ۲۴ ساله به ۲۳٫۸٪ رسیده است. این رقم در بین زنان باز هم بالاتر است و به ۳۶٫۷٪ می رسد. در نتیجه تحریم ها، افزایش فرصت های شغلی در کشور پاسخ گوی نیازهای بازار نیروی کار نمی باشد که این امر بر سر راه خانواده های جوان موانع جدی ایجاد می کند.

علاوه بر آن، بی تعادلی جدی بین سطح آموزش و نیازهای اشتغال پدید آمده است، به گونه ای که افت اعتبار و کم توجهی به آموزش متوسط حرفه ای باعث فزونی متخصصین با تحصیلات عالی و کمبود کارگران و کادر فنی و مهندسی متوسط شده است. حل و فصل این مسایل نه تنها هزینه های قابل توجه مالی بلکه وقت زیادی ایجاب میکند.

جنبش عدم تعهد، «برهنگی افشاگرانه» آزادی انرژي اتمی و بار رهبری منطقه ای

در این مقاله که به گرایش های اساسی توسعه جمهوری اسلامی ایران در سال گذشته اختصاص دارد، دور از حق خواهد بود چنانچه به بعضی جنبه های سیاست خارجی ایران اشاره نکنیم. با وجود وقوع رویدادهای متنوع در این زمینه، سه رویداد حالت کلیدی دارند.

قبل از همه باید به اجلاس سران جنبش عدم تعهد اشاره کرد که در ماه اوت سال گذشته در تهران برگزار شد. ایران که به ریاست دوره ای جنبش رسید، از امکانات بیشتری برای دنبال کردن سیاست موفقیت آمیزی برخوردار شده است که جمهوری اسلامی ایران به خصوص بعد از انتصاب علی اکبر صالحی به مقام وزیر امور خارجه دنبال می کند. این سیاست ساده ولی لغایت مؤثر است. ایران بر حق به این واقعیت توجه کرد که گروه کوچکی از کشورها که «از قضا» فقط ایالات متحده و متحدانش در ناتو عضو این گروه هستند، مفهوم «جامعه بین المللی» را به انحصار خود در آورده اند. همین «غاصبان» می خواهند برای تمام جهان ثابت کنند که اداره روندهای جهانی باید تنها در دست کشورهای برگزیده ای باشد که البته خودشان اختیارات رتق و فتق امور و تعیین تکلیف بشریت را به خود اختصاص داده اند. در واقع، جهان امروز با همان تفکر شناخته شده استعماری و همان اندیشه «بار انسان سفید پوست» سر و کار دارد که فقط ظاهر آن را تغییر داده اند.

البته این اندیشه قبل از آن نیز به اندازه کافی روشن بود و مقامات ایران چیز جدیدی کشف نکرده اند. ولی واقعیت این است که آنها اول از همه این موضوع را بر زبان آوردند. آنها اراده سیاسی کافی دارند که از این اصل دفاع کنند که این امر غرب را به خشم و غضب می اندازد. نتیجه اجرای درخشان این سمفونی سیاسی آن است که خط سیاست خارجی ایران در جهت

تشکیل ائتلاف های منطقه‌ای جهت حل و فصل مسایل حاد و مناقشات موجود و نیز بیرون راندن قدرت های غیر منطقه‌ای از خاور میانه، منطقه خلیج فارس، ماورای قفقاز، آسیای مرکزی و منطقه خزر، جامه عمل پوشیده و به ثمر نشست است. کافی است در این رابطه به سوریه اشاره شود.

در جریان اجلاس سران در تهران رویداد دیگر حادث شد که در آن زمان کمتر کسی اهمیت آن را درست ارزیابی کرد. بیانیه نهایی جنبش که مبین دیدگاه جامعه جهانی واقعی (و نه جامعه جهانی خود خوانده ساختگی) است، حق ایران را برای اجرای برنامه هسته‌ای مسالمت‌آمیز مشروعیت بخشید. حق ایران برای اتم صلح آمیز توسط کشورهایی به رسمیت شناخته شد که حاضرند از راه توسعه خود دفاع کنند و نمی خواهند از غرب و سازمان های بین المللی وابسته بدان حساب ببرند.

بعد از آن ایران ضربه دندان شکنی وارد کرد. سعید جلیلی دبیر شورای عالی امنیت ملی ایران در جریان مذاکرات با اعضای گروه ۵+۱ اظهار داشت که ایران برای گذشته‌های وسیع در زمینه کنترل برنامه هسته ای در عوض لغو تحریم ها آمادگی دارد. ولی در جواب زمزمه غیر قابل فهمی شنید. نمایندگان ایران همین پیشنهاد را به آژانس بین المللی انرژی اتمی کردند که در همان حال «لحظه حقیقت» فرا رسید. کارشناسان به جستجوی تب آلود بهانه های کم اهمیت، طرح درخواست های نامفهوم و استناد به داده هایی پرداختند که قبل از آن توسط متخصصین معتبر غربی «جعل ناجوانمردانه» خوانده شده بود. اوضاع در نهایت شفاف شد: آژانس در برابر دیدگان همه جهانیان از ماهیت «برهنه» خود پرده برداری کرد و نشان داد که این سازمان با وجود اعتبار رسمی بین المللی فقط یک «سازمان جیبی» است که در خدمت حامیان مالی خود می باشد.

استقرار نهایی جمهوری اسلامی ایران به عنوان قدرت منطقه ای، از نتایج مهم سال ۲۰۱۲ شده است. فعالان اساسی صحنه جهانی هم به تدریج این واقعیت را درک میکنند که بدون گفتگو با ایران نمی توان هیچ یک از مناقشات خاور میانه، آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی را به طور کامل حل و فصل کرد. همه تلاشهای آنها برای انجام کاری بدون ایران به ناکامی منجر می شود. بار رهبری منطقه ای، بار نسبتاً سنگینی است ولی ایران به هیچ عنوان قصد ندارد از سیاست خارجی فعال و از تلاش های خود برای برقراری امنیت منطقه‌ای و بین المللی دست بکشد.

اوضاع ایران در سال گذشته دشوار بود. سالی که شروع شده است، به اندازه سال گذشته متشنج خواهد بود. در ایران دور جدید انتخابات ریاست جمهوری برگزار می شود و به احتمال قوی ترکیب دولت به طور ریشه‌ای عوض خواهد شد. مذاکرات درباره برنامه هسته ای ایران ادامه خواهد یافت. این کشور دنبال راه های جدید کاهش عواقب تحریم های وحشتناک و ضد انسانی از سوی ایالات متحده و کشورهای غرب گشته و در عین حال با سرعت هر چه بالاتر برنامه های خود را در زمینه فناوری های بالا و نانو توسعه خواهد داد. ولی گرایش اساسی یعنی استعداد حل و فصل پیچیده ترین مسایل توسعه اجتماعی و اقتصادی، دادن پاسخ شایسته به چالشها و خطرات جدید و حفظ وحدت بر اساس پابندی به اندیشه «ایران نیرومند و مستقل» که از همه مهمتر است، به قوت خود باقی مانده و در آینده نیز خط تغییر ناپذیر رفتار دولت فعلی و - بدون تردید - دولت آینده ایران را تشکیل خواهد داد.

خطر مرگبار برای اسرائیل

آنتون یفستراتوف

اسرائیل همانند ایالات متحده، اتحادیه اروپا و متحدان غربی آن، در سوریه بازی بسیار خطرناکی میکند و با حمایت از مخالفان و از جمله تروریست های آشکار و با ترتیب دادن تحریکات و اعمال تروریستی در سرزمین سوریه و با به قتل رساندن مردم آن، موجبات فروپاشی این کشور و روی کار آمدن نیروهای جدیدی را فراهم میکند که باید جای رژیم اسد را بگیرند که رژیم اورشلیم آن را مخل خود می داند. ولی اسرائیل بر خلاف آمریکا و اتحادیه اروپا در کنار سوریه واقع شده است و این بدان معناست که غضب قدرت در سوریه توسط تروریست ها می تواند به ضرر «رژیم صهیونیستی» مورد تنفر همه اسلامگرایان تمام شود. اگر سلاح های شیمیایی و میکروبی هم به دست آنها بیفتد، خطر آنها نه فقط برای مردم بلکه برای نظام دولتی اسرائیل دو چندان خواهد شد. اورشلیم با خلاص شدن از دست حریف نیرومند و سازش ناپذیر ولی هشیاری چون بشار اسد، می تواند با یک «لانه زنبور» کنترل نشده روبرو شود که تا سال ها بعد به پرورشگاه بی ثباتی سیاسی، تروریسم و افراط دینی به خصوص علیه اسرائیل، تبدیل خواهد گردید.



در ابتدای مناقشه بین حکومت و مخالفان در سوریه، تنها اسرائیل در میان همه دشمنان سنتی این جمهوری عربی در قبال رویارویی مسلحانه در خاک آن احتیاط به خرج می داد. مقامات رسمی اورشلیم از وصف منفی بشار اسد خودداری کرده و نظامیان اسرائیل تا مدت معینی در میان یاوران نیروهای ضد دولتی سوریه پیدا نمی شدند. به عقیده غالب کارشناسان، علت این رفتار نخبگان سیاسی اسرائیل این بود که آنها با سوریه مرز مشترک دارند و ضمن برقراری روابط بسیار بد و حل نشدن بعضی مسایل سرزمینی (و مسایل دیگر)، نمی خواهند که به جای اسد که شخصیتی لاییک، هشیار و در مجموع قابل پیشبینی است، با یک امارت اسلامی روبرو شوند زیرا این امارت اسلامی ممکن است نتواند با اورشلیم حتی «صلح بد» فعلی را برقرار کرده و در این حالت با آن همزیستی نماید. بنا بر این، دلسوزی برای امنیت خود نزد رهبران اسرائیل بر همبستگی با ایالات متحده و اتحادیه اروپا، متحدان اسرائیل، تفوق پیدا کرد. رفتار اسرائیل از این نظر معقولانه تر و موجه تر بود تا رفتار ترکیه که هم اکنون از کمک خود به شبه نظامیان سوری رنج می برد زیرا با دور جدید رویارویی با کردها و ناآرامی ها در اماکن استقرار آوارگان و اردوهای تربیت شبه نظامیان روبرو می شود. ولی جدیداً اوضاع تغییر کرده و اسرائیل به مداخله بیش از پیش در رویارویی سوریه از طرف مخالفان پرداخته است.

سرویس های ویژه اسرائیل در صفوف مخالفان سوری نفوذ میکنند

نمایندگان سازمان اطلاعات «موساد» در میان مخالفانی حضور دارند که علیه ارتش و دولت بشار اسد می جنگند. اوایل سال گذشته افسران ترکی که توسط سربازان دولتی به اسارت گرفته شدند، از این واقعیت اطلاع دادند. در آن زمان ۷ از ۴۹ شهروند

بازداشت شده ترکیه در شواهد خود اعلام کردند که افراد سازمان اطلاعات اسرائیل بودند. آنها دسته کوماندوی اسرائیل را هم ذکر کردند که به حمایت مسلحانه مستقیم از مخالفان دست زده است.

مأموران موساد نه تنها در مناطق مرزی و در دمشق پایتخت سوریه بلکه در مناطق مجاور ترکیه و اردن فعالیت میکنند. طبق شواهد افسران مذکور اسرائیل در خاک اردن، نه معترضان عادی سوری بلکه اعضای القاعده را تربیت میکند.

مأموران اسرائیلی در خاک ترکیه هم شبه نظامیان را آماده میکنند که به سرزمین سوریه منتقل می گردند. برای آنها مراکز ویژه عملیاتی نظامی ایجاد شده اند که بشار جعفری سفیر سوریه در سازمان ملل از این امر خبر داد. سایت مخالفان «الحقیقه» نیز مطالبی درباره آمادگی مخالفان سوری توسط اسرائیل در استانبول درج کرد. بر طبق اطلاعات منتشر شده در ماه فوریه سال گذشته، فعالان دسته های مخالف اسد دوره جمع آوری اطلاعات و برقراری روابط با رسانه های گروهی را طی کردند. «نیر بومس»، افسر اسرائیلی است که در استانبول ریاست این گونه مراکز تربیت شبه نظامیان را بر عهده داشت. نام «احد هندی» معاون سوری وی نیز فاش شد. هیچ یک از منابع رسمی این اطلاعات را تأیید نکرده و کارشناسان درباره صحت این خبرها شبهات معینی دارند ولی وجود این اطلاعات خود به خود نشان دهنده شرکت اسرائیل در مبارزه مخالفان سوری با رئیس جمهور اسد است.

انتقال ترانزیتی شهروندان دولت یهودی به محل استقرار قیام کنندگان به وسیله گزارش پر سر و صدای رسانه های گروهی مبنی بر اینکه دو نفر از اسرائیل به اسارت مخالفان افتاده اند، به اثبات رسید. این دو نفر که عرب های اسرائیلی از آب در آمدند، با قوم و خویشان خود تماس گرفته و شکایت کردند که برادران رزمی آنها از میان مخالفان که برای کمک به آنها رفتند، پاسپورت های اسرائیلی آنها را سوزانده و از بازگشت آنها به میهن ممانعت نمودند. مشکل بتوان تصور کرد که سرویس های ویژه اسرائیل از اعزام شهروندان خود با مأموریت نظامی به کشور همسایه اطلاع نداشته باشند. معلوم شد که حتی نمایندگان پارلمان اسرائیل این اطلاعات را در دست داشتند. آفو اگباریا، یکی از آنها، نه فقط شرکت اسرائیلی ها در مناقشه سوریه را مورد تأکید قرار داده بلکه اعلام کرد که ۷۰ نفر از جوانان اسرائیلی برای جنگ رفته اند. به گفته آگباریا، در اسرائیل قبل از همه در شهرها و روستاهای عرب نشین داوطلبان کمک به مخالفان بشار اسد را به خدمت می گمارند. بعد از آن علاقه مندان به جنگ را به ترکیه می فرستند و از آنجا به سرزمین سوریه منتقل می نمایند. بنا بر این، حضور نیروهای اسرائیلی در سوریه به افراد سرویس های ویژه محدود نشده ولی حتماً توسط این سرویس ها کنترل می شوند.

موساد از مخالفان برای نابود کردن ملت سوریه استفاده میکند

افراد سازمان «موساد» اسرائیل در خاک کشور همسایه چکار میکنند؟ به گزارش نظامیان اسیر شده ترکی، آنها را به طور هدفمند برای انجام اعمال تروریستی آماده کردند. عدهای از شخصیت های رسمی ترکیه همین را اعلام کردند. عمران الزعبی وزیر اطلاعات سوریه موساد را مستقیماً به دست داشتن در موج اعمال تروریستی در سوریه متهم کرد. به گفته وزیر، اسرائیلی ها اغلب دانشمندان و پزشکان و نیز متخصصین دیگر درجه عالی سوریه را به عنوان هدف خود انتخاب میکنند. البته مردم غیر مسلحی که در عملیات جنگی دست ندارند نیز قربانی این حملات می شوند. در این شرایط نباید از پخش این اطلاعات تعجب کرد که همانطور که در فوق اشاره شد، مأموران اسرائیلی نه تنها با مخالفان سوری بلکه با اعضای القاعده همکاری می

کنند که در سراسر جهان به عنوان شبکه تروریستی شماره ۱ شناخته شده است. همانطور که می بینیم، نابودی ملت سوریه جنبه اساسی و آشکار همکاری اسرائیل با به اصطلاح «مخالفان» را تشکیل می دهد.

تحويل اسلحه هم اهمیت زیادی دارد. به گفته فرماندهان نظامی سوریه و مقامات دولتی، نیروهای وفادار به دولت تا کنون سلاح های ساخت اسرائیل را که مخالفان از آن استفاده می کردند، کشف و ضبط کرده اند. بعید است که سلاح های اسرائیلی بدون آگاهی سرویس های ویژه دولت یهودی که اوضاع خاور میانه را تماماً کنترل می کنند، به دست مخالفان بشار اسد افتاده باشد.

روزنامه نگاران اسرائیلی که در صفوف مخالفان سوری به سر می برند، مشغول پوشش اطلاعاتی فعالیت شبه نظامیان هستند. سیلاب اطلاعاتی که از رسانه های گروهی وابسته به اسرائیل می ریزد، عامل مهم «جنگ اطلاعاتی» بین بشار اسد و مخالفان او را تشکیل می دهد. در اینترنت و در مجاری رسمی رسانه های گروهی جهانی و در صفحات روزنامه ها و مجلات می توان تعداد زیاد گزارش ها از «محل عملیات جنگی» را مشاهده کرد که در آن شبه نظامیان و تروریست ها از کشورهای مختلف که برای جنگ تربیت شده اند، به عنوان مبارزان راه آزادی و قهرمانان واقعی معرفی می شوند. گفتنی است که بر خلاف روزنامه نگاران سوری و خارجی وفادار به بشار اسد که آزادی جابجایی آنها طی دستور دولت محدود شده است، خبرنگاران اسرائیلی، اروپایی و آمریکایی که در میان مخالفان کار می کنند، آزادی جابجایی دارند و با «رهبران معترضان» مصاحبه میکنند. البته این مصاحبه ها اغلب، مخالفان نافهم را بیشتر از گذشته بی اعتبار میکنند. برای مثال، عبد الله ابو زید یکی از این گونه فرماندهان اعتراف کرد که افراد القاعده در میان مخالفان اسد هستند و مرتباً مردم محلی را غارت می کنند.

با عنایت به این نکات مهم، جمع آوری اطلاعات و جاسوسی عادی که مأموران اسرائیل در خاک سوریه انجام می دهند، می تواند یک کار «بی آزار» محسوب شود. مأموران موساد در خاک ترکیه همین کار را به سوری ها یاد می دهند. در حال حاضر سرویس های ویژه اسرائیل بیشتر از همه از اوضاع سوریه اطلاع دارند. به عنوان مثال، همانا سازمان «موساد» بود که گزارش مخالفان سوری را درباره توسل نیروهای بشار اسد به سلاح های شیمیایی تکذیب کرد. اسرائیلی ها به نظارت بر تأسیساتی که آنجا در سوریه سلاح های شیمیایی نگهداری می شود، توجه زیادی می کنند که این امر باعث تعجب نمی شود زیرا به کار گیری این سلاح ها می تواند به همه کشورهای هم مرز با سوریه و از جمله به اسرائیل لطمه بزند. در شرایط جاری این کار نظارتی می تواند به نفع دمشق باشد ولی «دانی یاتوم» رئیس سابق موساد واقعیت امر را فاش ساخت و گفت که در صورت تضعیف رژیم بشار اسد و از دست دادن نظارت آن بر زرادخانه های سلاح های شیمیایی و میکروبی، دولت یهودی می تواند در خاک سوریه عملیات ضد تروریستی به عمل آورد. از مصاحبه شبکه تلویزیونی بریتانیایی «اسکای نیوز» با یاتوم می توان نتیجه گرفت که او به خوبی می فهمد که اگر اسرائیل در خاک سوریه عملیات جنگی شروع کند، این عملیات می تواند به جنگ در سراسر خاور میانه منجر شود. ولی رئیس سابق سازمان اطلاعات اسرائیل که به عنوان شخص معمولی غیر نظامی با خبرنگاران صحبت کرد، تأکید نمود که اسرائیل نمی تواند با افتادن سلاح های کشتار جمعی به دست سازمان های تروریستی سازش کند. ولی دانی یاتوم توضیح نداد این نگرانی ها با حمایت اورشلیم از این سازمان ها سازگار است یا خیر.

درخواست اجازه از مقامات اردن مبنی بر وارد کردن ضربات هوایی به انبار های مهمات شیمیایی ارتش سوریه نشان می دهد که اسرائیل احتمال تجاوز به سوریه را بررسی می نماید. این تأسیسات در امتداد مرز سوریه با اردن واقع شده اند که برای بمباران آنها و برای ایجاد کریدور هوایی برای جنگنده های اسرائیلی پاسخ مثبت دولت امان لازم است.

گفتنی است که جدیداً در خاک اردن مذاکرات محرمانه نظامیان اسرائیلی با ریاست مخالفان سوری برگزار شد که سایت خبری اسرائیلی «نخیل» از این امر خبر داد. به گزارش این منبع، رهبران دولت یهودی در مورد پیروزی نهایی مخالفان تردیدی ندارند و لذا خواستند با آنها چانه بزنند. تحویل مکمل اسلحه به شبه نظامیان و - گویا - ترک ارتفاعات جولان اشغال شده، به عنوان بخشی از پیشنهاد های طرف اسرائیلی عنوان شد. از مخالفان فقط قول دوستی جاویدان با اورشلیم و تشکیل منطقه ضربه گیر در ناحیه مرز سوریه و اسرائیل را می خواهند که باید امنیت جمعیت اسرائیل را تضمین کند.

اسرائیل به کمک مخالفان از سوریه انتقام می گیرد

با توجه به واقعیتی که در فوق تشریح شد، احتمال می دهیم که خوانندگان ما از خود سؤال طبیعی بکنند که هدف از این فعالیت ها چیست؟ چرا دولت اسرائیل به براندازی و نابودی رژیم لاییک بشار اسد پرداخته است تا آن را با تروریست های اسلامی عوض کند که رفتارشان غیر قابل پیشبینی است ولی آنها در مجموع مخالف دولت یهودی هستند؟ چرا اسرائیل شبه نظامیانی را که به اعمال تروریستی دست می زنند، اسلحه و آموزش می دهد؟ چرا غیر نظامیان سوری را نابود میکند؟

فرضیه اساسی این است که مسئولین اسرائیلی در برخورد با ثبات خود در سوریه بازنگری کرده اند. اگر آنها در گذشته رژیم اسد را «همسایه قابل قبولی» محسوب می کردند، الان محافل حکومتی اسرائیل بیشتر شریک این اعتقاد شده اند که به نفع آنهاست که سوریه به افغانستان دوم تبدیل شود. اواخر سال ۲۰۱۱ این اصل توسط اهود باراک وزیر دفاع وقت دولت یهودی اعلام شده بود. وی اظهار داشت که سقوط رژیم بشار اسد برای سراسر منطقه خاور میانه رویداد مثبتی خواهد بود. جالب توجه است که باراک در آن زمان سقوط دولت سوریه «در هفته های آینده» را پیشبینی کرده بود. روشن است که با وجود سطح بالای اطلاعات موساد از همه چیز، وزیر دفاع اسرائیل اشتباه کرد.

این تغییر دیدگاه و رفتار متعاقب اسرائیل نباید باعث تعجب شود. بعد از سرنگونی احتمالی بشار اسد، سوریه دچار هرج و مرج شده و گروه های مخالف موفق نخواهند شد به سرعت و بدون خونریزی قدرت به دست آمده را بین خود تقسیم کنند. بعید است که سوریه در این حالت بتواند حتی به طور تشریفاتی با اسرائیل مقابله کند. ولی اسرائیل می تواند بلامانع در اراضی مورد اختلاف (ارتفاعات جولان) مستقر شده و در خاک سوریه به عملیات مختلف از جمله نظامی به نفع خود دست بزند. نیروهای مسلح منحل شده و از بین رفته سوریه نخواهند توانست با افراد ارتش اسرائیل مقابله کنند. و اما موساد از سازمان اطلاعات سوری «مخابرات»، مهمترین رقیب و دشمن عربی خود رها خواهد شد. به عبارت دیگر، یکی از مهمترین حریفان ژئوپلیتیکی اسرائیل در منطقه خاور میانه از بین خواهد رفت. یادآوری می شود که سوریه در مرحله جاری با پیگیری هر چه بیشتری با تجاوزکاری های اسرائیل مخالفت ورزیده و از جنبش مقاومت فلسطینی و جنبش حزب الله پشتیبانی میکند و از اسرائیل اعاده ارتفاعات جولان را که به ناحق اشغال شده است، می طلبد. دو کشور تا کنون پیمان صلح امضا نکرده و از نظر حقوقی در حالت جنگ هستند.

از چشم اندازهای مهم و مناسب برای اسرائیل (در صورت پیروزی مخالفان در سوریه) این است که دولت جدید به احتمال قوی روابط هم پیمانی نزدیک دمشق با تهران را قطع خواهد کرد. این برداشت از شعارهای ضد ایرانی است که اکثر گروه ها و احزاب مخالف بشار اسد از خود بروز می دهند.

به نظر می آید که یکی از علل مساعدت اسرائیل به مخالفان سوری در زمینه ویرانی کشورشان این است که اورشلیم از رژیم اسد به خاطر مقابله پیگیرانه با سیاست تجاوزکارانه اسرائیلی در منطقه و دوستی با تهران انتقام می گیرد. بشار اسد بود که از جنبش حزب الله پشتیبانی کرد که به اولین نیروی نظامی - سیاسی عربی تبدیل شد که اسرائیل را مغلوب کرد. او با حرف و عمل (تحويل اسلحه، کمکهای انسان دوستانه و مساعدت در صحنه دیپلماتیک)، از مبارزه آزادی بخش فلسطینی ها پشتیبانی نمود. ارتش سوریه - بر خلاف نیروهای مسلح کوچک اردن، نیروهای لبنان که دستخوش رویارویی سیاسی داخلی شده و مصر که گرفتار مسایل داخلی است - یکی از آماده ترین ارتش های منطقه محسوب می شود. سوریه تنها کشوری است که حد اقل تا حدودی نیروی مقابل و متوازن کننده اسرائیل در منطقه «لوانت» می باشد که همین امر می تواند هم اساس اعمال معقولانه، هم انتقام ساده اسرائیل از مقامات اسرائیل را تشکیل دهد.

اورشلیم خطر بالقوه ی تروریست ها را پیشبینی کرده است. اسرائیل در این راستا ساخت «حصار امنیت» در ارتفاعات جولان را شروع کرده است. بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل بی پرده اظهار داشت که هدف این حصار جدید، دفاع از دولت در برابر تروریست هایی است که در منطقه ضربه گیر بین اسرائیل و سوریه جمع می شوند. ولی آیا این حصار در صورت افتادن تمام سوریه به دست نیروهایی که فعالیت خود را بر اعمال تروریستی مبتنی میکنند، می تواند اسرائیلی ها را نجات دهد؟ این سؤال به پاسخ احتیاجی ندارد.

اسرائیل همانند متحدان غربی آن یعنی ایالات متحده و اتحادیه اروپا در سوریه بازی خطرناکی به عمل می آورد: با حمایت از مخالفان و تروریست های آشکار، با ترتیب دادن تحریکات و اعمال تروریستی در سرزمین سوریه و با قتل مردم آن، موجبات فروپاشی این کشور و روی کار آمدن نیروهای جدیدی را فراهم میکند که باید جای رژیم اسد را بگیرند که رژیم اورشلیم آن را مخل کار خود می داند. ولی اسرائیل بر خلاف آمریکا و اتحادیه اروپا در کنار سوریه واقع شده است و این بدان معناست که غصب قدرت در سوریه توسط تروریست ها می تواند به ضرر «رژیم صهیونیستی» مورد تنفر همه اسلامگرایان تمام شود. اگر سلاح های شیمیایی و میکروبی هم به دست آنها بیفتد، خطر از آنها نه فقط برای مردم بلکه برای نظام دولتی اسرائیل دو چندان خواهد شد. اورشلیم با خلاص شدن از شر حریف نیرومند و سازش ناپذیر ولی هشیاری چون بشار اسد، می تواند با یک «لانه زنبور» کنترل نشده ای روبرو شود که از پلید ترین و غیرانسانی ترین شیوه های مبارزه روگردان نمی شود. مخالفان سوری تا کنون این واقعیت را در کشور خود به نمایش گذاشته اند. نه «حصار امنیت» علیه این افراد کارگر می شود و نه «تماس های دوستانه» قبلی موساد با نیروهای مخفی سوری. شاید این ادعا باعث تعجب شود ولی فقط حفظ نظام فعلی در سوریه، ضامن امنیت دولت یهودی از طرف سوریه می باشد. متأسفانه نخبگان سیاسی اسرائیل بیش از پیش از درک این فکر ساده فاصله گرفته اند.

